

پارسیان " مولف آن دستور را بادی اسپندیار قیامدین از اهل بروج می باشد که در بین سالهای ۱۷۵۱ و ۱۸۶۲ میلادی میزیست و کتا برا اندکی قبل از فوت خویش طبع نمود . بقول مولف مذکور اکبرشاه دستور اردشیر را برای تالیف فرهنگ جهانگیری به هند دعوت نمود . صاحب برهان قاطع نیز بیان بالا را در تحت واژه برسم تائید مینماید .

چنانکه گفتیم دستور اردشیر در سال ۱۰۰۱ هجری بنا بدعوت اکبرشاه بهند آمد و درو بار بکمک میرجمال الدین بنگارش لغات مصطلح زرتشتیان پرداخت . پس از اتمام کار خویش در سال ۹۶۷ یزدگردی برابر ۱۰۰۵ هجری بکرمان مرا نمود . ثبوت قول فوق نامه ای است از دستور اردشیر نامبرده بدستور قیامدین پدم ساکن بروج که راجع بموضوع آتشکده نوشته و در روایت دارا بهرمز دیار ضبط است در روایت چنین آمده :

" نبشته شد در روز دین ماه فروردین قدیم سنه ۹۶۷ یزدگرد شاهنشاه " سپس چنین مسطور است " وقتیکه دستور اردشیر نوشیروان کرمانی از ایران زمین در ملک هندوستان پیش اکبرشاه آمده بود آنگاه این مکتوب بدستور قیامدین پدم نوشته بود . "

موفقیت های

دختر خردسال زرتشتی ایرانی در دیار بیگانه

" گلستان بانو دختر ایرانی در ۱۲ سالگی عروس شد . با تبلیغات خویش افکار پارسیان را بمیهن وهمکیشان متوجه ساخت . فرامجی پانده شوهر گلستان بانو بازرگان معروف بمبئی در پیشرفت امور اجتماعی ملت کوششها نموده و پدر زرتشتیان ایران محسوب میشود . بنیادخیریه^۴ زرتشتیان بینوای ایرانی در بمبئی از اثر تبلیغات گلستان بانو اقدامات فرزندان اوست . تاسیس انجمن اکابر صاحبان پارسی و اعزامانگی صاحبان ایران مرهون زحمات خستگی ناپذیر مهربانگی پانده فرزند گلستان بانو است . خانواده دادی شیت برای اقامت مهاجرین زرتشتی پذیرشگاه بساختند . "

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

چشم طمع دشمنان دین بگلستان بانو، پدرش با جبار چنانکه در پیش گفته شد با تفاق دختر خردسال از میهن مالوف دیده بردوخت و بمسافرت و مهاجرت بنقطه نامعلوم دوراز خویشان و یاران تن درداد. اهورا مزدا بدینوسیله باین کودک خردسال فرصت داد تا در پناه شوهر و بکمک او و فرزندان و بستگان جدید خیرخواه خویش در نجات و کمک همکیشان بیچاره ایران خود ابراز مساعی نماید. پیش از بیان واقعه تذکر میدهد، نخستین پارسی که بجزیره بمبئی مهاجرت اختیار و سکنی گرفت دارا بجی نانا پاهای نام داشت که در سال ۱۶۴۰ میلادی از سوماری قریه زادبوم خویش از توابع سورت برای تحصیل معیشت و کسب نام و اعتبار قدم بیرون نهاد. پیروزه با دختر سیاوخش بن کرمانی که در سال ۱۷۴۲ (۱۱۰۳ یزدگردی) با تفاق جهانگر آلمانی در ساحل بمبئی پیاده شد و بیکابهرام بازرگان پارسی او را در پناه خود گرفت با رستم جی پسر همین دارا بجی و معروف جنرال ازدواج نمود.

بیست و سه سال پس از دارا بجی یعنی در سال ۱۶۶۳ دومین پارسی موسوم بسهرابجی کارواجی بمبئی رهسپار و چون پیش یک ساعت ساز فرانسوی موسوم بچیکه ساعت سازی یاد گرفت، یه چیکه ساعت ساز معروف گردید.

اما سه سال بعدتر در سال ۱۶۶۶ خورشید جی پور پوچا جی آنکه نسلش مصدر خدمات بسیار مهمی نسبت بزرتشتیان ایران گردیدند و بخش مهم موضوع این مقاله میباشد بعزم مهاجرت به بمبئی از بروج قریه زادبوم خویش حرکت نمود و بعدها به پانده مشهور شد. وجه تسمیه این نام آنکه هنگام پیاده از بروج حرکت و بسوی جنوب و بمبئی پیش میرفت، بمناسبت اشتعال نائره جنگ بین دولت اسلامی گجرات و دولت مراته نمود، فرمانده ارتش دولت متخاصم اخیر، خورشیدجی را با اتهام جاسوسی گرفتار و در قلعه پاندر نزدیک بلسر محبوس ساخت. لیکن چند ماه بعد پس از ثبوت بی گناهی آزاد گردید و دنباله مسافرت خود را گرفت و بورود بمقصد بیاندره و بعدها به پانده یعنی باشنده قلعه پاندره معروف گردید.

موقع ورود خورشید جی پانده بمبئی، جزیره نامبرده در حال انتقالات بدولت انگلیس بود. سران دولت جدید (شرکت هند شرقی) در بخشش فارت (قلعه) بساختن استحکامات دفاعیه پرداختند. خورشید جی پانده تهیه مصالح و عملجات ساختمان را کنترات نمود و چون کارش بالا گرفت خانواده خود را نیز از بروج به بمبئی طلبید.

خورشیدجی را پسری بود بهرام نام که مانند پدر با شرکت هند شرقی سر و کار داشت و کارهای آنها را بمناقصه بر میداشت. بهرام سه پسر داشت موسوم به: (۱) بیکاجی (۲) خورشیدجی (۳) کارابائی. بیکاجی پسر بزرگ بهرام جی پانده کسی است که دربالا بنام بیکا بهرام از او یاد کردیم و سیاح آلمانی دختر ایرانی پیروزه بانوراهنگام ورود بهند با او واگذار نموده بود تا بعد ازدواج مرد محترم پارسی درآورد.

بیکا بهرام بین بازرگانان جزیره موقعیت مهمی داشت. در سال ۱۷۲۵ مغازه بزرگی پراز کالا و مشروبات اروپائی در بازار انگلیسها باز نمود که امروز میدیو استریت Meadous Street نام دارد. بیکا بهرام بین انگلیسها و سران شرکت هند شرقی معروفیتی بسزا داشت و یکی از امنای انجمن پارسی پنچایت بود و در ۸۰ سالگی ۲۳ اوت ۱۷۸۳ جهان را بدرود گفت.

بیکا بهرام چهار پسر بنام: (۱) لیمجی (۲) پشوتن جی معروف بپسی کاکا (۳) فرامجی معروف به فلاکاکا (۴) ورستم جی از خود بیادگار گذاشت.

لیمجی فرزند مهتر بیکا بهرام، سالیان دراز بکمک پدر در مغازه مشغول کار بود. پس از درگذشتش باتفاق برادران مغازه را بنام لیمجی بیکاجی کمپانی توسعه داد و بردایره دادوستد و بازرگانی بیفزود. اما پس از مرگ او در سال ۱۸۰۴ برادران شرکت را منحل ساخته هر یک جداگانه شرکتی تاسیس و بفعالیت پرداختند. چنانکه پشوتن جی پسر دومی او باتفاق فرزندان خود فرامرز و جمشیدجی شرکتی بنام پستن جی بیکاجی و پسران برپا نمود، پشوتن جی نیز مانند پدر در دوره خود یکی از امنای انجمن پارسی پنچایت بود. بقول روزنامه بمبئی چابک مورخه ۲۱ مارس ۱۸۴۷ "در امور خویش بسیار منظم و دستگاهش انضباط عجیبی داشت. اقران حتی انگلیسهای متفرعن بر او رشک میبردند. در کارهای انجمنی و بازرگانی آراء دیگران، در برابر رای او تحت الشعاع واقع میگشت. پشوتن جی در ۸۲ سالگی در سال ۱۸۴۷ (۱۲۱۶ ی) درگذشت."

اما فرامجی پسر سومی بیکا بهرام پهلوان مقاله که اینهمه پیش درآمد را برای شناساندن خاندان او آوردیم باید حامی و ناجی بلکه پدر زرتشتیان ایران نامید. او نیز مانند برادر خویش پشوتن جی در سال ۱۸۱۲ مستقلاً "ببازرگانی و با بنادر خلیج فارس بدادوستد پرداخت و سفری هم ببوشهر نمود فرامجی چنانکه معمول زرتشتیان زمان بود. قبل از سنین بیست، ازدواج نمود. نگفته نگذاریم دستور مهرجی رانا، دستوران دستور هندوستان که

موفقیت‌های او را در دربار اکبرشاه گورکانی سلطان مغول در هخت شرح داده‌ایم در ۱۵ سالگی متاهل گردید. فرامجی چون به ۲۱ سالگی رسید پدر سه دختر گردید. اما زن جوان و محبوب و مهربانش در همان سال جوانمرگ شد و او را داغدار و پریشان‌خانمان ساخت.

گفتیم که گلستان بانو در سال ۱۱۴۶ یزدگردی (۱۷۹۵ م) با اتفاق پدر در ساحل بمبئی پیاده شد و در پناه ایدلجی پور دارابجی لشکری بیارمید و چون نامبرده فرزندی نداشت او را بعنوان فرزندی پذیرفت دو سال پس از فوت عیال فرامجی یعنی در سال ۱۷۹۸ (۱۱۶۶ ای) ایدلجی چون دید آن نیکمرد مردم نواز گرفتار بیخانمانی و کودکان خرد میباید، دختر خوانده خود گلستان بانو را بعقد ازدواج او درآورد گلستان بانو هنگام عروسی ۱۲ سال داشت و شوهرش فرامجی ۲۳ سال.

همانطوریکه بیکا بهرام، پیروزه بانو دختر جوان و زیبا و نخستین مهاجر زرتشتی ایران را به بمبئی در سال ۱۱۰۳ یزدگردی (۱۷۴۲ م) بعقد ازدواج رستم جی پتل در آورده او را بسر و سامانی رسانید و همچنانکه خاندان پتل بواسطه خوش قدمی و نیک نفسی آن بانوی پارسا بمقامات عالیه نائل گردیدند اهورامزدا بیکا بهرام را نیز فراموش نفرمود و در پادشاه این عمل نیک گلستان بانو دختر خوشکل و نیکخورا به بمبئی مهاجرت داد و این دومین مهاجر را بوسیله ایدلجی در خانواده او داخل و بعقد ازدواج پسرش فرامجی درآورد.

خاندان پانده بویژه فرزندان فرامجی از اثر جدیت و فعالیت و خوش قدمی گلستان بانو شهرت خاصی حاصل کرده و مصدر خدمات بسیار مهم اجتماعی و دینی گردیدند.

گلستان بانو بین پارسیان بمبئی بنام گل ولایت یعنی گل میهن معروف بود.

کلیه هندیها از واژه ولایت شهر زادبوم خویش را اراده مینمایند. چنانکه هرگاه عازم دیار خویش باشند میگویند بولایت میرویم. حتی بانگلیسها نیز هنگام مراجعت بانگلستان میگویند بولایت میروند. مردم بواسطه محبتی که بگلستان بانو داشتند در بین خود با نام گل ولایت از او سخن میرانند. نیک نفسی و خوش بینی او بحدی مشهور بود که مانکجی صاحب‌تربیا در کتاب خویش اظهار سیاحت ایران صفحه ۱۶۴ مینویسد:

"گلستان بانو بسیار نیک نفس و سخی طبع بود، نسبت به بینوایان و مسکینان دلسوزی و رافت نشان میداد. بانوئی بود دانشور و دیندار، خوش خلق و شیرین سخن، با همه بمدارا و محبت سلوک مینمود چنان این بانو نیک

نفس و خوشقدم بود که پارسیان هنگام دعا بفرزندان و خویشان و نوادگان خود میگفتند چون گل ولایت خوش یمن و خوش نصیب باشی . "

گلستان بانو را ۹ فرزند بود . اسامی آنها بترتیب عبارتست از :

۱ - برزوجی ۲ - پشوتن جی ۳ - مهربانجی ۴ - بهرامجی ۵ - دارابجی ۶ - دنبائی که با دادابائی هرمزجی کاماجی عروسی نمود ۷ - دینبائی بانسوی پستن جی بروزجی لالا ۸ - باچوبائی عیال منوچهر جی فرامجی کوهلا ۹ - آبنهیر که بعقد ازدواج سردینشاه مانکجی پتیت بارون اول درآمد و بنام لیسدی شکربائی نامیده شد .

اوضاع زرتشتیان ایران چنانکه سابقاً اشعار داشتیم در آن دوره بسیار خراب بود . از اثر تعدیات و ستمهای بی پایان ، مستاصل و پریشان روزگار و بسوی بمبئی فرار مینمودند . مانکجی صاحبدر یکی از مجالس سخنرانیهای خویش در سال ۱۸۶۳ میلادی (۱۲۸۰ هجری) در حضور بزرگان پارسی چنین اظهار داشت : " سابقاً " اکثر از اهالی ایران بی تمیز و فتنه انگیز و شریر و مغرور بودند . اکنون از نتایج آن اشخاص بمقتضای عاقبت گرگزاده گرگ شو الواط و اشرار چند در ایران هستند که پیروی از آبا و اجداد خود کرده ساعت بساعت بر شرارت و جرئت خود افزوده در مقام آزار مردمان بی آزار برمیآیند و از هر نوع ظلم و ستم رواداشتن درباره هر کسی مضایقه نمیکند علیالتمال برخلاف شرع انور بمعصیت های کبیره اشتغال مینمایند . و در پی و درصدد خرابی مملکت و رعیت برآمده شرارت و مفت خوری خود را پیشه کرده از هر نوع تعدی و بیحسابی مضایقه ندارند و فتنه انگیزی را بجائی رسانیده اند که باعث قتل و عزل و زرای سلطنت و اولیای دولت نیز گردیده اند در اینصورت تصور بفرمائید بیچاره زرتشتیان ساکنین ایران خصوصاً " متوقفین شهر یزد و کرمان چه حالت دارند هرگاه ده یک اینگونه تعدیات و بیحسابیها و ظلم و ستم که در باره زرتشتیان ایرانی می شود درباره هر مذهب و ملت دیگری میشد الیحا تا بمقاومت نیاورده ناچار فرار اختیار میکردند یا دست از دین و آئین آبا و اجداد خود برداشته یا اینکه خود را هلاک مینمودند . در اینصورت زرتشتیانی که فی الحال در ایران اقامت دارند الحق جای آن دارد که هر آن ، هزاران تحسین برایشان نمایند

بجهت استحضار حضار همینقدر عرض مینماید که این مسافر حین اقامت

در ایران سرزمین برای سرپرستی زرتشتیان متوقفین یزد و کرمان با مخارج و خسارت بسیار و زحمت و مشقت بیشمار و استدعا و تمنا ، از طرف اولیای دولت

وامنای شریعت مطهره و بزرگان واعیان یزد و کرمان خاطر جمعی و اطمینان حاصل و همگی را در تحت سرپرستی معاونین خود قرار داده بود . با وجود آن در این مدت با آن همه اهتمام هفت نفر از زرتشتیان از دست الواط و اشرار بقتل رسیده چندین نفر از ضرب قمه و خنجر زخمی گردیده و قریب چهل نفر را در عرض راه برهنه کرده اسباب و اموال آنها را برده اند .

از اینها گذشته گاهی در خیال قتل این مسافرو بنده زاده هر مزدیار هم افتاده ، دایم در صدد فرصت بوده اند . . . اکنون تصور بفرمائید که با اینهمه اهتمام و صدور احکام موکده از طرف اولیای دولت و امنای شریعت که فی الحقیقه در این اوقات بهیچوجه راضی بتعدی به طایفه زرتشتیان نیستند اینطور حرکات از الواط و اشرار بظهور میرسد آیا حال سابق این گروه بچه پایه بوده است ؟ " (نقل از ترجمه اظهار سیاحت ایران)
 برای تهیه آسایش و سرپرستی مهاجرین زرتشتی به بمبئی که شماره آنها اخیراً " رویافزونی بود فرزندان گلستان بانو دست با اقدامات مجدانه زدند . برزو فرزند مهتر اوباکمک برادران خود پشوتن جی و مهربانجی در سال ۱۸۲۴ (یزدگردی) خیریه ای بنام خیریه زرتشتیان بینوایان تشکیل و از خیرخواهان غالباً " نوه و نوادگان کیخسرو ایزدیار و پیروزه بانو عیال رستم جی پتل که در گذشته از او یاد کردیم و خویشان آنها درخواست اعانه نمودند .

سیل دهم دهمندادن روی بافزونی نهاد بنا بر این برزو در پنجاه سال بعد در دهم اوت ۱۸۳۹ برای دادن ترتیبات بهتری در اداره امور خیریه و سرپرستی مهاجرین کلیه دهمندادن را در مجلسی دعوت و بتصویب آنها لوده انجمن خیریه زرتشتیان بینوایان ایرانی را بنام Destitute Irani Charity Funds ریخت و متولیانی چند برای اداره امور خیریه بریز زیر معین گردید .

۱- فرامجی بیکا جی پانده شوهر گلستان بانو و پدرو موسس (رئیس)

۲- فرامجی نوشیروانجی پتل نسل چهارم پیروزه بانو (متولی)

۳- پستن جی رستم جی پانده برادرزاده فرامجی بیکا جی (متولی)

۴- منوچهر جی فرامجی کاما (متولی)

۵- پشوتن جی فرامجی پانده فرزند گلستان بانو (دبیر)

۶- مهربانجی فرامجی پانده فرزند گلستان بانو (دبیر)

سرمایه خیریه نامبرده ده سال بعدتر هنگام تنظیم تولیت نامه و ثبت

آن بر طبق آئین نامه دولتی به ۲۹۴۷۶ روپیه میرسد .

با جدیت مهربانجی دبیر خیریه در سال ۱۸۵۰ برای آسایش واقامت مهاجرین ایرانی یک قطعه زمین وسیع در بهترین نقطه هوادار بمبئی در چوپاتی از یک نفر هندو ابتیا ع گردید . خورشیدجی اردشیر دادی شیت خانواد که پیرو تقویم ایرانی میباشند و نخستین بار آتش بهرام و درمهر قدیمی را در بمبئی بنا نهادند و نسبت به زرتشتیان ایران کمال محبت را داشتند حاضر شد که بر زمین مذکور پذیرشگاهی مخصوص زرتشتیان ایران بسازد . اما روزگار با و اما نداد و در ۱۲۱ و ۱۸۵۱ درگذشت . لیکن در صبح چهارم پسرانش اردشیر جی و نوشیروانجی و هومجی و دخترانش مهربانو و مانک بانو و نوادگانش هیرجی جهانگیردی منی حاضر شدند فکر آن روانشاد را عملی و پذیرشگاهی بزمین مذکور بنا مگانه آن مرحوم برای مسافرین ایرانی بنا نمایند به پیروی قول خویش در سال ۱۸۵۳ عماراتی در آن محل ساختمان کرده حواله امنای خیریه نمودند در سردر عمارت برسنگ مرمر به زبان فارسی و گجراتی و انگلیسی چنین نوشته شده است :

" بنام پاک یزدان بخشنده مهربان ، خیرات خانه خورشیدجی اردشیرجی دادی شیت که بجهت پرورش غربای زرتشتیان ایران ساخته در تصرف ترستیان (متولیان) داده فی سنه ۱۲۲۲ یزدگردی مطابق ۱۸۵۳ عیسوی موافق ۱۹۰۹ بکرماچیت (سه معموله بین هندو)

خورشید جی دادی شیت فرزند مهتر اردشیر دادی شیت میباشد ، بزرگوار که مرزبان ظهرا بکسنویه ای را مامور احداث قریه مبارکه در یزد و نجات دستهای از زرتشتیان آنجا نمود . موقع فرصت در آینده از او سخن خواهیم راند . بابنای پذیرشگاه کار مهاجرین زرتشتی سروسامانی گرفت . هنگام ورود به بمبئی در بدر و سرگردان نمیشدند . از دلسوزیهای گلستان بانو و فرزندانش نه آن که برای اقامت خود محلی یافتند بلکه مخارج خوراک و لباس کلیه واردین بپذیرشگاه تا هنگام اشتغال بکار و کسب باخیریه نامبرده بود .

ایران بویژه یزد در سال ۱۸۷۱ (۱۲۴۰ یزدگردی) ببلای قحطی سختی دچار گردید : بسا از زرتشتیان از بینوائی بنا توانی رسیدند . از خیر واقعه ، پارسیان خیراندیش ، پارسیانی که خون تازه ایرانی در عروق خود داشتند و یا بعبارت دیگر نیمه ایرانی بودند پریشان گشتند بتوسط سفارتخانه انگلستان بزرتشتیان کمک رساندند سیل مهاجرت اینان بسوی بمبئی جریان یافت . گروهی در این مسافرت جان برباد دادند جمعی در زیر ریگ گرم بندر عباس بگنودند دسته ای که پس از چندین ماه بمقصد رسیدند شبی بیش نبودند و

بتوسط امنای خیریه یکسره به بیمارستان منتقل گردیدند مگر انسدکی پذیرشگاه وارد شدند ، چون عمارت پذیرشگاه گنجایش آنهمه مسافری را نمیداد . بنا برخواست مهربانجی پانده سومین فرزند گلستان بانو سرکا وسجی جهانگیردی منی بارون اول درسال ۱۸۷۲ ساختمان دیگری در زمین پذیرشگاه بنا مگانه همان خورشیدجی دادی شیت جد مادری خود بساخت و برسر در آن سنگی بدینگونه به زبان انگلیسی و گجراتی و پارسی نصب نمود .
 " این مسافرخانه را سرکا وسجی جهانگیردی منی نایت سی اس آی بیادگار روح پرفتوح جد خودش خورشیدجی اردشیر دادی از پول خویش بنا نموده بجهت مساکین زرتشتیان ایران درسنه ۱۲۴۱ یزدگردی وسنه ۱۸۷۲ عیسوی . "

سرمایه خیریه نامبرده درسال ۱۹۳۵ هنگام تنظیم و تثبیت آخرین تولیت نامه به ۸۶۴۹۰۰ روپیه رسید و اینک ۱۰۹۶۴۰۸ روپیه میباشد از منافع آن هرماه در حدود ۱۲۰۰ روپیه نقد به بینوایان زرتشتی ایرانی بمبئی کمک خرج پرداخته میشود و در حدود ۸۰۰ روپیه مخارج مراسم دینی صاحب خیران و خوراک باشندگان پذیرشگاه میرسد .

اسامی متولیان امروزی آن بترتیب از قرار زیر است : دکتر دادی بانی نوروزجی شاعر (رئیس) کیخسرو هرمزجی کاما ورستم جی بیژن جی آل بسلس (متولی) دارا بکیخسرو دارابجی پانده و نوروزجی جهانگیر کاماریا (عضو) این رشته سردراز دارد . برگردیم باصل موضوع و کارنامه گلستان بانو وشوهر وفرزندانش . فرامجی بیکاجی شوهر گلستان بانو پس از یکدوره زندگانی درخشان و کسب نام و شهرت در ۷۳ سالگی روز تیرایزد وشهریور ماه قدیم ۱۲۱۶ (۷ فوریه ۱۸۴۷) جهانرا بدرود گفت .

نامه نگار وقت نوروزجی دارابی چندار ودبیر روزنامه بمبئی چاک در ستایش او مینویسد : " یکی از بزرگان پارسی وشخصیت برجسته گروه زرتشتیان قدیمی فرامجی بیکاجی پانده معروفیه فلاکا کا پس از ۷۶ سال زندگانی پس از خدمت وفداکاری از این گیتی ناپایدار رخت بر بست وبسرای جاودانسی شتافته ، روح پاکش قرین سروش ایزد واشوزرتشت سپنتما ن گردید این مرد اشویکی از بزرگان نامور جامعه پارسی وبزرگان معروفو امین جزیره بمبئی وخیرخواه توانگران ومربی مهربان ناتوانان بوده پدر زرتشتیان ایسران محسوب و پشت و پناه و پرورنده مسافرین دربدر و پیریشان روزگار و ناجی وحامی و تسلی بخش دردمندان بود . "

مردی بود پرهیزگار ، فریضه گذار ، سپاسگزار دانادل ، دلسوز ، فروتن ، شریفه ، راست گفتار فرصت شناس ، درست کردار ، آریاب ، دانشمند ، صاحب فرزندان وقبیله ، باهمت ، باعیش و نوش دمساز ، شوخ و ظریف ، فعال ، مشاوری مهربان و همدرد و خیرخواه و بالجمله دوست نیکی و دشمن بدی .

روزنامه نامبرده سن فرامجی را ۷۶ اشتباها " نوشته است . رتن جی وچا صاحب بمبئی بهار در ص ۲۸۵ در ستایش او مینویسد : " از معاینات و مشاهدات خود می گویم که روانشاد فرامجی بزرگی بود نمونه کامل پرهیزگار سادگی ، دینداری ، خوشیمنی . اگر از بزرگان سابق کسی در حیات باشد و بدرستی قولم گواهی خواهد داد لذا بگفتار خود بیشتر ادامه نمیدهم .

فرامجی بیكاجی ، صاحب بهترین صفات حمیده و فضایل نیکو بود و بسا بهترین و پاکترین خون و خانواده ایرانی وصلت نمود گلستان بانو همسر نجیب و مهربانش بقول مانکجی هاتریا " هیجده سال پس از او در ۸۰ سالگی روزتیر ایزد و مهرماه قدیم ۱۲۳۴ (۷ مارس ۱۸۶۵) در حالیکه شهرت نام نیکش درهند پیچیده و خانواده بزرگ و دلسوز و مهربان و خدمت گزار و نوع دوست و مردم پرور که در کمال خوشی و شادکامی بودند از خود بیادگار گذاشت ، رهسپار گروثمان و قرین شوهر مهربان گردید .

گلستان بانو در طی زندگانی خویش با موفقیت همراه و نوادگان بسیاری دورش جمع و بمشاهده سومین نسل خود نائل ویا بعبارت دیگر مادر جد و جدیه گردید .

در زندگانی کسی را سراغ نداریم که مانند گلستان بانو خوش قدم بوده و از حیات خود برسودمند چیده باشد ، بشودکه همه مانند او مهربان ، خوش یمن و نیک نفس باشیم .

تکرار پی در پی مصایب همکیشان در ایران و تبلیغات گلستان بانو بود که شوهر و فرزندان در راه خدمت بهمکیشان ایرانی اینهمه فعالیت ابراز داشتند و سایر خویشان و دوستان و آشنایان را بمساعدت تشویق نمودند ، جماعت زرتشتیان ایران را از پرتگاه نیستی برهانیدند . خون پاک این دختر نجیب ایرانی و احساسات لطیف و دعا های بی ریای او در بارگاه اهورامزدا پسران و دخترانش را برای خدمت بمیهن و همکیشان ایرانی و نوع پرستی برانگیخت .

خواهران گلستان بانو که سابقا " از آنها نام برده ایم مانند او مصدر چنین خدمات مهم فراموش نشدنی نشدند ، بیائید از خدا بخواهیم بشودکه ما و فرزندانمان چون گلستان بانو و فرزندان او در خدمت بمیهن و بهدینان موفق

گردیم . آمین

کیخسرو ایزدیار پدر گلستان بانو چند سال پس از آنکه دختران وفامیل خود را در ساحل بمبئی پیاده وهمه را عروس نمود راه دیار آخرت پیمود گلنار دختر آذرباد کرمانی عیال کیخسرو و مادر گلستان بانو سالهای درازی در هند بزیست و بنام کووربائی نامیده شد : مانکجی صاحب در ضمن آثار خود از آشنائی خویش با گلنار و پاکی و اشوئی او اشاره ها نموده است .

برزو فرامجی فرزند مهتر گلستان بانو و فرامجی بیکاجی است : در سال ۱۷۹۶ قلم بعرضه وجود نهاد و در سال ۱۸۲۳ ببازرگانی بچین مسافرت نمود پس از اندک مدتی از آنجا مراجعت و باتفاق جهانگیر هیرجی ردی منی (پدرسرکا و سبجی جهانگیر بارون اول) و لکشمین هریچندر شرکتی بنام برزوجی جهانگیر کمپانی تاسیس و بتجارت و حق العمل کاری پرداخت . شرکت مذکور در ماه آوریل ۱۸۳۲ منحل گردید . یکسال بعد بنمایندگی شرکت معروفش موتیچند امیچند بسمت سواحل ملبار رهسپار شد . در امارت نشین میسور با مهاراچه آنجا آشنائی حاصل نمود مهاراچه مجذوب کفایت و درایت او گشته وی را در دربار خویش عزیز و محترم داشت و مامور توسعه بازرگانی امارت نشین خود نمود برزوجی تا هنگام وفات ۱۸ نوامبر ۱۸۴۴ در دستگاه مهاراچه نفوذی بغایت داشت . برزو چنانکه گفته شد باتفاق برادران خویش در تهیه وسایل رفاهیت مهاجرین زرتشتی به بمبئی و ایجاد انجمن خیریه زرتشتیان بینوای ایرانی نهایت اهتمام را مبذول داشته است .

پشوتن حی دومین فرزند گلستان بانو است و در سال ۱۸۰۶ متولد گردید در سال ۱۸۳۰ بشرکت برادر خویش مهربانجی بنام پستن جی و مهروانجی مغازه نوشابه فروشی و کالای نفیسه و امتعه اروپائی باز نمود و شعبات آنرا در سال ۱۸۴۴ در شهرهای کراچی ، مسگر ، فیروزپور و حیدرآباد سند دایر نمود . باکناره گیری مهربانجی در سال ۱۸۴۵ از شرکت مزبور برادر کهتر بهرامجی را با خود یار و ببازرگانی ادامه داد . پشوتن در ۱۲ ژوئن ۱۸۵۳ جهان را بدرود گفت .

مهربانجی سومین فرزند گلستان بانو است در سال ۱۸۱۲ از مادر بزاد و در خدمت بگروه زرتشتیان ایرانی و جماعت بهدینان و جددینان خدمات گرانبھائی انجام داد .

مهربانجی چنانچه گفتیم در سال ۱۸۳۰ باتفاق برادر خویش پشوتن ببازرگانی پرداخت اما ۱۵ سال بعد شرکت را منحل و مستقلاً بتجارت مشغول شد و در ضمن حق العمل کاریهای شرکتهاى انگلیسی را نیز انجام میداد . در سال ۱۸۶۳ بشرکت نوشیروانجی فرزند خود و دارابجی برادر کهتر و رهنجی بائی پشوتن برادرزاده

خویش شرکتی بنام مهربانجی فرامجی پانده ایجاد نمود . در سال ۱۸۶۰ با توافق دینشاه (بعد به سردینشاه پتیت ملقب شد) ونوشیروان فرزندان مانکجی پتیت نمایندگی شرکت محدود کارخانه نخریسی و نساجی مانکجی پتیت واقع در بمبئی و سپس نمایندگی کارخانجات دیگر را هم برعهده گرفت . بعد چندین کارخانه پنبه پاک کنی در نقاط مختلفه هند دایر کرد .

مهربانجی چنانکه گفته شد در سال ۱۸۲۴ بکمک برادر مهتر خویش برزوجی در جمع آوری خیریه برای آسایش مهاجرین زرتشتی دست با اقدامات مجدانه زد و تا سال دبیر افتخاری آن خیریه بود و امورش را با حسن وجه اداره مینمود . نخستین تولیت نامه آن که در سال ۱۸۴۹ تنظیم و بثبت رسید از اثر جدیتهای او بود .

پس از روبراه شدن امور رسیدگی باحوال مهاجرین زرتشتی در بمبئی مهربانجی بیکار نشست و بتشویق مادر و کمک سردینشاه پتیت شوهر خواهر کهتر خویش انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران ، در بمبئی را دایر ساخت و مانکجی صاحب پولیمجی هاتریا را بعنوان نمایندگی بایران اعزام داشت . انجمن نامبرده در ایران بانجمن اکابر صاحبان پارسی معروف مییاشد . در آئینده برسر آن صحبت خواهیم داشت . مهربانجی تا آخرین لحظه حیات ریاست آنرا دارا بود .

در سال ۱۸۵۶ بنا بتوصیه گلستان بانو مادر خویش بمانکجی صاحب دست و دوداد در زیارتگاه خاتون بانو نزدیکی عقدا یک خيله بزرگ و گنبد پیرا بخرچ اوبساز در سال ۱۸۶۹ مهربانجی بتولیت انجمن پارسی پنجاب برگزیده شد .

مهربانجی نه اینکه تنها در فکر مهاجرین زرتشتی ایران بود بلکه همکیشان پارسی هندو بینوایان میهن ثانوی را نیز از نظر نینداخت . در ۷ مارس ۱۸۶۵ روز درگذشت مادر خود گلستان بانو مبلغ صد هزار روپیه بانجمن خیریه مهربانجی پرداخت که خود موجد آن بود تا اراضی وسیع بخش گیرگام که آن زمان کشتزار بود بقیمت مناسب ابتیاع و بقیمت تمام شده یا ارزانتر در قطعه هائی کافی برای ساختمان یک خانه بزرگ زرتشتیان طبقه متوسط بفروشد مشروط بر اینکه برای نشیمن خود یا زرتشتیان دیگر بکار برند . بدین طریق در محله کرل وادی تحت سرپرستی خودش اراضی وسیعی خریداری شد و بقیمت مناسب بین پارسیانی که از گجرات به بمبئی رهسپار میشدند توزیع و کولونی پارسی نشین در آنجا برپا نمود . اکنون که قریب صدسال از واقعه میگذرد و کلیه بخش گیر کام هندونشین شده است باز پارسیان زیادی در آن محله سکنی دارند .

مهربانجی در انجام این نظریه که با موفقیت تام همراه بود موازی ۲۵ هزار روپیه خسارت را از کیسه فتوت خود بذل نمود . کاش خیرخواهی نیز در ایران پیدا میشد تا با پیروی از فرزند نیک نهاد گلستان بانو اراضی وسیعی را در تهران که نسبتاً " ارزانتر از قطعه های کوچک میباشد بخرد و قطعه قطعه کرده بقیامت تمام شده بین زرتشتیان بشرط اقامت خود یا بهدینان بخش نماید و محله تمام زرتشتی نشین در تهران بوجود آورد مهربانجی برای اقامت موقتی پارسیانی که از دهات اطراف و بوشهای گجرات برای انجام امور خویش به بمبئی میآمدند پذیرشگاهی با مخارج ۱۱۴۷۴ روپیه بنا نمود و در روز درگذشت مادر خویش گلستان بانو افتتاح و پذیرشگاه پانده نامیده شد اینک پذیرشگاه مذکور محل استفاده عموم زرتشتیان میباشد و هیچوقت خالی از مسافر نیست .

مهربانجی بیماران بینوای زرتشتی نیازمند آب و هوای و استراحت را نیز فراموش ننمود . در کنار دریا بهترین محل بخش قلابه در بمبئی روی زمین بسیار وسیعی آسایشگاه بزرگی با مخارج ۴۱۴۱۰ روپیه برای اقامت چند ماهه زرتشتیانی که نیازمند آب و هوا و استراحت باشند ساختمان نمود . این آسایشگاه مشجر ، گنجایش اقامت ۷۶ خانواده زرتشتی دارد . در ۴ دسامبر ۱۸۶۵ جشن گشایش آنرا گرفتند . و باغ مهربان نام نهادند . در موقع نگارش این مقاله در حدود بیست خانوار زرتشتی ایرانی در آنجا ساکن میباشند .

بغیر از آنچه در بالا ذکر شد مهربانجی در حدود ششصد هزار روپیه بعناوین مختلفه از دارائی خود انفاق نموده است . مهربانجی در ۶۴ سالگی ۷ مارس ۱۸۷۶ برابر فروردین و مهرداد قدیم ۱۲۴۵ یزدگردی ۱۱ سال پس از درگذشت مادر خود بمینو مسافرت کرد .

بهرامجی چهارمین فرزند گلستان بانو بنمایندگی برادران در اداره کراچی بکار مشغول و شعبات تجارتخانه رادر شهرهای سند تاسیس نمود و زمین ساده آرامگاه پارسیان را در حیدرآباد سند بخرچ خود گلکاری و اطرافش دیوار کشید . بهرامجی در عین جوانی در ۲۸ سالگی ۱۵ دسامبر ۱۸۴۷ درگذشت .

دارابجی پنجمین فرزند گلستان بانو است در سال ۱۸۲۸ متولد شد و اولین زرتشتی است که در سنگاپور اداره باز کرد و ببازرگانی مشغول شد .

در سال ۱۸۶۳ چنانکه گفتیم در شرکت مهربانجی فرامجی پانده و خیریه بینوایان زرتشتی ایرانی بود. بنا مگانه روانشاد مادرش گلستان بانو دخمه و آتشگاه نزدیک آنرا با خرج خویش در کرمان بمبلغ ۸۰۷۵ روپیه بساخت دخمه و آتشگاه نامبرده در دهم ژوئیه ۱۸۶۷ تقدیس و افتتاح شد. دارابجی در ۲ ژوئن ۱۸۹۰ (فروردین و دیماه ۱۲۵۹ ق) بدار آخرت شتافت و پینج فرزند بنام کاوسی، فرامجی، پستن جی، خورشید جی، و برزوجی از خود بیادگار گذاشت. بیت از آنچه گذشت دیده میشود پسرا ن گلستان بانو دیندار، فعال، پاکفای و درایت بوده و ببازرگانی باطرافواکنا فوحتی چین و سنگاپور مسافرت نموده و در کارهای خود موفق و کامروا بوده شهرت خاصی حاصل کرده اند. فرامجی بیکاچی شوهر گلستان بانو چنانکه گفتیم ببوشهر و بنا در خلیج فارس مسافرت و در آنجاها دادوستد داشته است. اگر فرصت یاری کرد راجع به شکر بانو - کهنترین دختر گلستان بانو و فعالیتهای او و شوهرش سردینشاه پتیت و برادرش مهربانجی که در بالا از او سخن داشتیم در آئینده بیشتر صحبت خواهیم کرد.

پاسخ پرسش آقای اردشیر برزگر در مورد تاریخ :

چندی پیش متوجه شدم که آقای اردشیر برزگر در شماره پنجم دوره پنجم هجرت از انجمن زرتشتیان تهران و دکتر جمشید اونوالا و اینجان بدردمورد تاریخ یزدگردی سؤال نموده بودند. آقای برزگر در درستی تاریخی که دکتر اونوالا در کتاب خویش "مسکوکات تبرستان" تقویم تبرستانی و ۱۱ ژوئن ۶۵۲ میلادی برابر ۳۲ هجری را مبداء آن میدانند تردید نموده و اینکه مورخان نامی تبرستان حسن بن اسفندیار و اولیاء الله آملی و میرظهیرالدین مرعشی از تاریخ دیگر که "عجم بنونهاده بودند" و مبداء آن سال ۶۱۰ میلادی و ده سال پیش از هجرت میباشد سخن بمیان میآورند. آقای برزگر معتقد است "ایرانیان باستانی را مانند ملل دیگر مبداء تاریخ نبوده و سال جلوس هرپادشاهی را مبداء تاریخ خود قرار میدادند که در دوره ی پادشاه دیگر از نو آغاز میشد. ایرانیان بنا بر روش نیاکان باستانی مبداء تاریخ خود را از سال جلوس یزدگرد سوم آخرین پادشاهان ساسانی (۱۰/۱۱ ه = ۶۳۱ م) برگزیدند که تا امروز دنباله دارد و گروهی سال کشته شدن یزدگرد (۳۱/۲ ه برابر ۶۵۲ م) و گروهی سال تولد او یعنی (۶۱۰ م) برابر با سال بعثت پیغمبر اسلام را برگزیدند."

در پاسخ نوشته آقای برزگر اینجانب با استفاده از " تقویم و تاریخ در ایران " تالیف آقای ذبیح الله بهروز و تحقیقات و مطالعاتی که مستقلاً از منابع دیگر بعمل آورده باین نتیجه رسیده‌ام که محال است ایرانیان باستان با آنهمه فرهنگ و بزرگواری که جهان تمدن را مدیون خویش ساخته‌اند تقویم و تاریخ مستقلی از خود نداشته باشند . ابن خلدون نقل از طبری میگوید " در ایام ملوک الطوائف ولادت عیسی بود این ولادت در سال ۶۵ از غلبه الاسکندر بر سرزمین بابل در سال ۵۱ اشکانی بود " از این قرار اشکانیان از نحو تاریخ مستقلی داشته و مبدأ آن ۳۲۲ سال پیش از میلاد است . در کتب پیشیناً بدو تاریخ دیگر برمیخوریم که در دوره اشکانیان بوده یکی تاریخ بن زایش مهر که بقول بهروز مبدأ آن ۲۷۱ پیش از میلاد و دیگر تاریخ نیبران مبدأ آن ۲۰۸ پیش از میلاد میباشد . سال نزول وحی را بمانی در سال ۵۳۹ مهر اشکانی و سال مرگش را ۵۲۲ نیبران داده‌اند . آقای تقی زاده در کتب خویش " گاه شماری در ایران قدیم " از تاریخهای اوستای جدید و پارسی قدیم و اوستای قدیم که در ایران معمول بوده سخن میراند . ولی تاریخهایی با این نام بغیر از پارسی که مبدأ آن هم فرق دارد دیده نشده است .

در دو ورقه از تقویم پهلوی اشکانی که پنجاه سال قبل در تورفان چین پیدا شده و قدمت آن بقرن هشتم قبل از میلاد میرسد نام تاریخ یزدگردی آمده است . بعد راجع بآن صحبت خواهیم داشت . بنا بر این ایرانیان باستان قبل از یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی و حتی قبل از دوره اشکانیان صاحب تاریخی بوده‌اند که از زمان قدیم بنام یزدگردی مخروف بوده است . کلیه " تقویم یزدگردی " معمول که امسال سال ۱۳۲۴ آنست و مبدأ آن اول فروردین و سه شنبه ۲۲ ربیع الاول میباشد و منسوب به یزدگرد سوم و سال جلوس او است از اونیست ، زیرا سال ۱۱ هجری و شب سه شنبه و ماه ربیع الاول سال و روز و ماه رحلت سید کاینات رسول الله است . بقول مورخان ایران و عرب یزدگرد نه آنکه در آن سال بر تخت سلطنت ایران جلوس ننموده بود بلکه ایرانیان از وجود او هم بیخبر بودند و چون پوراندخت در جنگهای بعد از سال ۱۴ هجری شکست سختی خورد بزرگان بر آن شدند مردی را از خاندان ساسانیان پیدا کنند و بر تخت نشانند .

بقول مورخان در ماه چهارم از پادشاهی اردشیر بن شیرویه ابوبکر بخلافت رسید . . (حمزه) خالد در سال دوازدهم هجری بفرمان ابوبکر بایران لشکر کشید و در موضوع الحفیر بهرمز یکی از اسواران برخورد کرد . (مجمل) چون هرمز خبر آمدن دشمن را شنید شاه اردشیر را مطلع ساخت . (ابن الاثیر) ابو

عبیده بفرمان عمر بعراق شتافت خسرو مرده بود و پوران دخت بجای او نشسته بود رستم و فیروزان دوقیم بودند بکارهای ملک می پرداختند و هر دو وضعی بودند لشکر ابو عبیده شکست خورد و همه کشته شدند . (یعقوبی) جنگ جسر که ابو عبیده در آن کشته شد آخر رضا ن سال ۱۳ هجری بود . (بسلاذری) فیروزان و رستم بیوران دخت گفتند نام زنها و کنیزان خسرو و خاندان ساسانیان بمابده و او داد و ایشان در طلب آنها فرستادند تا مردی را از فرزندان کسری نشان دهند . ایشان گفتند جزیک پسر بنام یزدگرد شهریار نمانده او را آوردند مسلمانان ب عمر خبر دادند و این در ذیقعه سال ۱۳ هجری بود . (طبری) چون یزدگرد بتخت سلطنت نشست روزگار خلافت عمر بود و حرب قادسیه (مجمل) جنگ قادسیه در سال ۱۵ هجری بود . (تاریخ گزیده) اندر عهد یزدگرد شهریار پنج سال عمر خلیفه بود و بعد عثمان (مجمل) عمر ده سال و شش ماه خلافت کرد و در سال ۲۳ هجری کشته شد . بقول حمزه اصفهانی نقل از موسی بن عیسی کسروی و مجمل التواریخ ، یزدگرد شهریار در سال ۹۵۳ اسکندری برابر ۲۰ هجری بسلطنت رسید .

هبة الدین لاری منجم قرن نهم هجری در شرح هئیت قوشچی پس از نقل روایت معمولی جلوس یزدگرد در سال ۱۱ هجری مینویسد " ولیکن اینها موافق تاریخ مشهور نیست چه این سال ، سال وفات سید کائنات است و در تواریخ چنان مذکور است که لشکر ظفر اثر اسلام چون متوجه جنگ ایشان شد پوران دخت از دختران کسری پادشاه بود " صاحب روضه الصفا نیز بهمین روش در خاتمه ذکر روایت معمولی میگوید " در کتب معتبره بنظر رسیده که اسلام جابان بلکه ^{قعه} و آنگاه قتل ابو عبیده و جسر در زمان حکومت پوران قبل از آنکه یزدگرد بر مسند سلطنت نشیند دست داد . "

از آنچه گذشت دیده میشود که در سال ۱۱ هجری برابر ۶۳۲ میلادی یزدگرد سوم بر تخت سلطنت ایران ننشسته و ایرانیان از وجود او بی اطلاع بودند . بنا بر این اگر در آن سال بیپادشاهی نرسیده سنه یزدگردی معمول از او نیست و سنه رحلت حضرت محمد میباشد . این تاریخ تا روزگار درازی دوش بدوش تاریخ هجری تاریخ عربها بوده . سنه هجری در زمان خلفای عباسی بصورت امروزی درآمد و سنه رسمی شد و سنه رحلت بتدریج متروک گشت . اما کارگردانان مدعیان نبوت و ظهور در قرن سوم و چهارم هجری که جدال و بحث بر سر تاریخ و تاریخگذاری بلند کردند و اختلال در نوشته های پیشینیان امر عادی گشت ، سنه رحلت را که مبداء اش اول فروردین و با سنه یزدگردی معمول زمان ساسانیان یکی است تاریخ جلوس یزدگرد قرار داده تقویم یزدگردی نامیدند تا تاریخ یزدگردی قدیم فراموش

شود و طول زمان زرتشت تقلیل یابد و پیشگوییهای جاماسب که در ۱۵۰ سال بعد از زرتشت دوره ظهور است برابر با عهد آنها گردد. (برای اطلاع بیشتر در این مورد و تقویم یزدگردی و رحلت به " تقویم و تاریخ در ایران" تالیف ذ. بهروز ، تهران مراجعه شود .)

امیران عرب در دوره حکمرانی خود در استانهای مفتوحه بتقلید پادشاهان ایران بنام خود سکه ضرب نمودند . غالباً اینها دارای سنه هجری و بعضی سنه رحلت میباشد . سکه شناسان سنه اخیر را یزدگردی نامیده اند که بین زرتشتیان معمول است . عربها در اوایل لشکرکشیهای خویش بصره را که آبادی نداشت پادگان ارتش قرار دادند . با ادامه لشکرکشیها و فتوحات بتدریج توسعه یافت و ترقی کرد و در زمان بنی امیه مرکز مهم فرماندهی استانهای شرقی گردید و قلمرو آن تا کرانه های خراسان و ماوراءالنهر رسید . بعضی از سکه های که در ضرابخانه بصره ضرب شده دارای سنه رحلت و بنام عبیدالله بن زیاد است و بر روی آن تاریخ ۵۱ و ۵۲ میباشد . زیاد پدر عبیدالله تا هنگام وفات در سال ۵۳ هجری امیر بصره بود و عبیدالله بنیابت او در خراسان حکمرانی و لشکرکشی مینمود . پس از فوت پدر در سال ۵۵ هجری امیر بصره گردید و تا بعد از ۶۴ هجری که برخلاف مرکز خلافت قدبرافراشت و بنام خود خطبه خواند در آنجا سروری داشت . بنابراین تاریخ ۵۱ و ۵۲ برسکه او از بصره چون در آن هنگام در آنجا امیر نبود هجری نیست و بیقین سنه رحلت است که برابر با ۶۳ و ۶۴ هجریست . آشکار است امیران و نایبان عرب که در محو فرهنگ و شعائر ایرانی منتهای کوشش را بعمل میآوردند هرگز راضی نمیشدند برسکه های خود تاریخ جلوس یزدگرد را ضرب نمایند . بفتوای عقل سلیم سنه مسکوکات ضرابخانه شهر بصره که بوسیله تازیان و جمعیت آنها آباد گردید بطور حتم سنه رحلت است و نه یزدگردی . سنه رحلت در مسکوکات سایر امیران کم و بیش دیده میشود که با اتفاق سنه هجری بین عربهای وقت معمول بود . مسکوکات ضرابخانه های دیگر ایران که دارای سنه رحلت میباشد عبارت از ضرابخانه شاپور در فارس بنام عبیدالله بن زیاد و ضرابخانه دارا بجرد بنام عبدالملک بن مروان و عبدالله بن الزبیر و زیاد بن ابی سفیان و از ضرابخانه های خراسان و مروالروذ در همان استان بنام امیه بن عبدالله و ضرابخانه نهرتسیری در خوزستان بنام عبدالله بن عامر و سجستان بنام سلم بن زیاد . ژهن واگر صاحب کتاب مسکوکات عرب ساسانیان تاریخهای مذکور را اشتباهاً " یزدگردی" میخواند .

بازدلالی در دست است که قبل از قرن هفتم هجری سنه یزدگردی معمول و عبارت دیگر نسه رحلت بین زرتشتیان معمول نبوده است. تاریخ تحریر نسخه های خطی اوستائی و پهلوی ودینی که پیش از قرن هفتم هجری نوشته شده سنه یزدگردی ندارد. در بعضی از نسخه های خطی مذهبی محفوظ در کتابخانه های اروپا و هند، رونوشت تاریخ تحریر و اسم کاتب نسخه های قبلی که از آن استنساخ شده ضبط گردیده. اینگونه کتابها چندین تاریخ تحریر دارد که از نسخه های ماقبل استنساخ گردیده است. از آنجمله نسخه خطی وندیداد (اوستا پهلوی) متعلق بکتابخانه هیربد بهمن جی اسپندیارجی دستور راه بادینه در سورت، دارای ۷ تاریخ تحریر و اسم کاتبان نسخه های ماقبل میباشد. دیگر نسخه خطی وندیداد در کتابخانه دانشگاه کوپنهاک بنشانی (II) دارای سه تاریخ تحریر میباشد که با تاریخ تحریر شماره ۲، ۳ و ۵ نسخه سورت برابر است و دیگر نسخه خطی وندیداد بنشانی (PB) متعلق بکتابخانه دستور دارا بدستور پشوتن سنجانا بمبئی، شش تاریخ تحریر دارد که دو تاریخ تحریر آن مطابق نسخه (KI) و نسخه سورت و سه تاریخ دیگر برابر نسخه وندیداد سورت است. تاریخ تحریر این نسخه ها به پهلوی است. و دیگر نسخه های خطی دستگیر محفوظ در کتابخانه ملا فیروز در بمبئی بنشانی (HP (ms) 131) یک تاریخ تحریر نسخه بسیار کهنه را که از آن استنساخ شده ضبط نموده است. این تاریخ که در قرن چهارم هجری نوشته شده و در زیر دیده میشود با وجودیکه کاتب آن موبد زرتشتی است و نام روزدینی مزدیسنا را داده سنه یزدگردی را نداده و اگر چنانچه سنه نامبرده در زمان او مرسوم میباشد بکار میبرد و یا لاقلاً با اتفاق سنه هجری مینگاشت و آن اینست:

"در آخر کتاب کهنه قدیمی تاریخ اتمام تحریر آن باین قسم نوشته اند یزدان بر آسمانی کاغذ این آسمانی نامه که دستورانش دستگیر خوانند بفرمان خرد موبد روان ایزد که فرازین هوش را فرزانه فرزند هم او برای سن شید اسپهبد را بهین پورا است و در هر مزد روز هفدهم ششم ماه تازی بسال سه صد و پنجاه و هشت تازیانی شمار بدست کار موبد نوبهار شناخت بانجام رسید."

چنانکه دیده میشود کاتب زرتشتی بواسطه تعصب از نوشتن نام ماه عربی خودداری کرده است اگر سنه یزدگردی معمول میباشد بطور حتم آنرا مینوشت و نه سال تازی را. تاریخهای تحریر و اسم کاتبان در نسخه خطی سورت باختصار بدینقرار است:

اسم کاتب اولی نسخه سورت، هیربد هماست بنشانی بن هر مزد میباشد،

ولی تاریخ ندارد. بقول کترک صاحبکتا بجواهر شرق پحتمل در قرن پنجم هجری نوشته شده .

اسم کاتب دومی " دین بنده اردشیر بن وهومن بن روزوه بن شاه برزین بن شاه مرد نو شتم اندر ماه تیر و روز سروش سال ۵۵۴ " این سال معلوم نیست چه تاریخی است بظن قوی یزدگردی نیست زیرا کاتبان زرتشتی سال یزدگردی را بعنوان " شاهنشاه یزدگرد هرمان از تخمه خسرو قبادان و یاساسان " با تجلیل ذکر نموده اند .

کاتب سومی رانام " دین بنده موبد رستم بن میتروآوان (مهربان) بن مرزبان بن دهشن هیار پس از ورود بهند این کتاب و نذیداد رانوشتم اندر روز سپندارمزد و ماه فروردین و هیزگی برای خود " این کاتب سنه ران داده است بنا بر حدس دستور دارا بسنجانا با ستناد از تاریخ تحریر کتاب اردای ویرا فراکه در ایران همین کاتب در روزا مرداد و ماه شهریور سال ۶۱۸ پارسی نوشته است بایستی بعد از سال ۱۲۶۹ میلادی برابر ۶۳۸ یزدگردی نوشته شده باشد . سنه پارسی با سنه یزدگردی چنانکه خواهیم دید چهل سال فاصله دارد . ۶۱۸ پارسی برابر ۵۷۸ یزدگردی خواهد بود بنا بر این حدس دستور سنجانا با این حساب درست در نمی آید .

کاتب چهارمی رانام " دین بنده هیرید زاده میتروآوان بن کیخسرو بن میترو و آوان بن دهگان نو شتم اندر روز خرداد و ماه آبادن و هیزگی سال ۶۹۲ بعد از یزدگرد شاه از تخمه خسرو قبادان . " این موبد بشغل کتابت مشغول بوده و بسیاری از کتابهای خطی از اوست .

کاتب پنجمی همان کاتب چهارمی است و مینویسد " دین بنده میتروآوان که بکشور هندوان آمده ام این نسخه و نذیداد رادرنوساری در سال ۷۳۲ پارسی بروانشادی زال سنگان پارسی مقیم کمبایت برای استفاده عموم نو شتم " . سنه ۷۳۲ پارسی یزدگردی نیست بعد راجع بآن صحبت خواهیم داشت .

تاریخ تحریر ششمی بزبان سانسکریت میباشد و ترجمه اینست " در این شهرناکساریک (نوساری) هنگام حمله سلطان غیاث الدین استاد مهربان بن استاد کیخسرو پارسی مذهب که از کشور ایران آمده این نسخه و نذیداد رابخر زال پارسی مذهب پسر سنگانه و بروانشادی پدرونیاکان او در سال ۱۳۷۸ سموات چهاردهم ماه اشوین سو دوشنبه برابر ۶۹۲ پارسی ماه آبان روز او رداد این کتاب و نذیداد رانوشته و وقف نموده . " مقصود از سال پارسی در اینجا سال معمول بین پارسیان است و هنوز آنرا سال پارسی میگویند و این سال یزدگردی معمولی است .

کتاب هفتمی را نام ربادی است و کتاب در روز ما را سپند و ماه اردیبهشت سال ۱۱۸۰ یزدگردی نوشته است.

از مفاد مندرجات بالا دیده میشود که تاریخهای قبل از ۶۹۲ یزدگردی نام یزدگردی ندارد. سال ۵۵۴ یحتمل پارسی است و هجری نیست والا ماه عربی را هم مینوشت و امکان ندارد یزدگردی باشد زیرا کاتبان زرتشتی چنانکه گفتیم در نوشتن این تاریخ نام یزدگرد را با تجلیل و احترام ذکر میکردند. سال ۷۳۲ پارسی بیقین یزدگردی نیست کتاب آن موبد مهربان کیخسرو در سال ۶۹۲ ی ایران بهند آمده و در همان سال درنوساری کتاب را نوشته و بجای سنه یزدگردی که در نسخه‌های دیگر دارد تاریخ پارسی گذاشته است. شاهد مانوشته دیگری که همین کتاب در کتاب خطی دیگر محفوظ در کتابخانه دانشگاه کویپنهاگ بنشانی (KS) پس از اختتام کتاب بیپهلوی مینویسد که اهورامزدا و یزدان را سپاسگذار است که در روز ۰۰۰ ماه بهیژگی ۰۰۰ سال ۶۹۲ شاهنشاه یزدگرد هرمان بکشور هندوان آمده و در شهر کمبایت کتاب را از نسخه هیربد رستم مهربان استنساخ کرد است. کتاب جای نام روز و ماه را چون بیاد نداشته سفید گذاشته است شاه دیگر مانوشته سانسکریتی است که میگوید استاد مهربان در سال ۱۳۷۸ سموات کتاب را بخرج زال کمبایتی نوشته است. سال ۱۳۷۸ سموات برابر ۱۳۲۲ میلادی و ۶۹۲ یزدگردی است.

بنابراین مبداء سال ۷۳۲ پارسی سی سال قبل از هجرت و چهل سال قبل از رحلت و بیست سال پیش از بعثت و برابر ۵۹۰ میلادیست. مبداء این تاریخ بیست سال پیش از تاریخی است که ابن اسفندیار در مورد مرگ آذر و لاش و میسر ظهیرالدین در مورد مرگ گیلگا و باره اسپهبدان تبرستان ذکر میکنند. در سال ۵۹۰ میلادی چنانکه تاریخ نشان میدهد بسطام برخلاف خسرو پرویز طغیان نمود و تبرستان و بخشی از خاک شمالی ایران را متصرف و استقلال خود را اعلام نمود و بنام خود سکه زد. سکه‌های او با سنه ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ و ۱۰ در دست است.

هرچند مبداء سال پارسی با سال طغیان بسطام برابر است اما شرافت و اخلاق و بالاخره تعلیمات دینی بزرگتشیان اجازه نمیدهد سال پادشاهی یکنفر طاغی را که شاهنشاه خویش عاصی گردیده مبداء تاریخ قرار دهند. مبداء تاریخ پارسی که آقای تقی زاده در کتاب "گاه شماری" از آن سخن میدارد با زمان این سال بسیار فرق دارد. مبداء سال ۳۵ مرگ آذر و لاش که ابن اسفندیار و خورشیدی مرگ گیلگا و باره که میرظهیرالدین مرعشی مورخان تبرستان ذکر نموده اند یحتمل سال بعثت باشد که با ورود علویان در تبرستان در گوشه و کنار بجای مانده و این

اسفندیار آنرا تاریخ جدید عجم تصور کرده باشد و با تاریخی کدبر مسکوکات تبرستان دیده میشود و با سال تولد یزدگرد رابطه ندارد. چون در قرن هفتم و هشتم هجری تاریخ رحلت بنام یزدگردی بین زرتشتیان رواج گرفته بود، اولیاء الله آملی در تاریخ رویان اشتباها " سال مرگ آذرولاش را یزدگردی نامیده است. با احتمال قوی سال ۳۵ مرگ آذرولاش که "عجم بنونهاده بودند اشتباهی از کاتب باشد و جمله "عجم بنونهاده بودند" را از خود در عبارت آورده. حک و اصلاح مرضی است که کاتبان شرقی بدان گرفتارند و بعدها میرظهیرالدین و اولیاء الله آملی با استناد از تاریخ ابن اسفندیار در کتاب خویش ذکر نموده اند. در هر حال سال ۷۳۲ پارسی در این یک مورد در مورد کتاب اردای ویرا فکه بسال ۶۱۸ پارسی در ایران نوشته شده و سال ۳۵ و ۵۰ خورشیدی و در دو مورد تاریخ تبرستان در جای دیگر دیده نشده و راجع بدان نمیتوان اظهار نظر نمود و آنچه گفته شد از روی حدس و قیاس است مگر آنکه دانشمندان با تحقیقات خویش و یا اکتشافات جدید روشنی بر آن افکنند.

اما سنه تبرستانی را که دکتر اونوالا و ژهن واگر در کتاب مسکوکات تبرستان و عرب ساسانیان مبداء اش را ۱۱ ژوئن ۶۵۲ م = ۳۲ هـ پس از کشته شدن یزدگرد میدانند شایان بحث و تحقیق میباشد. بنا بقول مورخان ایرانی که ذکر شد^{شیت} جلوس یزدگرد سوم در سال ۱۱ هجری نبوده است بنا بر این مرگش نیز که بیست سال پس از جلوسش اتفاق افتاد ممکن نیست در سال ۳۲ هجری باشد. در خط مفریزی از علی بن یحیی منجم نقل شده که در زمان یزدگرد سوم روز اول فروردین یزدگردی از پنجم حزیران بطرف پنجم ایارسیر میکرده است. آقای ذبیح^{الله} بهروز صاحب "تقویم و تاریخ در ایران" اول فروردین یزدگردی را در سال ۶۷۸ میلادی برابر پنجم حزیران حساب میکند و با استناد بطالع اردشیر بابکان که منجمین ضبط نبوده اند و مدت سلطنت بین او و یزدگرد سوم که مورخان متفق القو^{لند} سال جلوس یزدگرد را ۹۴۴ مهری اشکانی برابر ۶۷۳ میلادی و ۵۲ هجری شمسی میدانند. بزعم اینجانب فرضیه آقای بهروز با در دست داشتن مسکوکاتی که بقو^ل با سنه تبرستان ضرب شده مورد تردید است. مبداء تاریخ تبرستانی با احتمال قوی سال جلوس یزدگرد سوم میباشد که فرخان اسپهبد تبرستان پس از کشته شدن شاهنشاه در سال ۵۲ هـ و برقراری آرامش در قلمرو خود آنرا ادامه داده بر سکه های خود زده زیرا وجدان با سپهبدان که شاهنشاه را سایه خدا و صاحب فرمان میدانستند اجازه نمیداد در آن گیرودار و کشمکشهای با تازیان و اضمحلال خاندان ساسانی که خود نمک پرورده آنها بودند و در حالیکه پیروز پسر شاهنشاه در

بدست آوردن سلطنت از دست رفته از همسایگان استمداد میجست ، شاهنشاهی خویش را اعلام و تاریخ جدیدی بوجود آوردند .

اگر قول آقای واکر و دکتر اونوالامینی براینکه اسپهبدان تبرستان پس از کشته شدن یزدگرد در سال ۳۲ هـ استقلال خود را اعلام و تاریخ جدیدی بوجود آورده اند صحت داشته باشد لااقل بایستی مسکوکاتی هم با سنه اتا ۵۹ و بنام گیل کاوباره (۴۰ - ۲۵ هـ) و دابویه (۵۶ - ۴۰ هـ) که بعد از یزدگرد در تبرستان فرمانروائی داشتند بدست آمده باشد . مسکوکات تبرستان از سال ۶۰ و بنام فرخ بقول اونوالا و بنام فرخا و بمقول Mordfman شروع میشود . اگر گیل کاوباره با کشته شدن یزدگرد سوم استقلال خود را اعلام نموده بود طبیعی است که سکه نام خود و سال پادشاهی را نیز رواج میداد و بنام اسپهبد قناعت نمینمود بزعم ما یزدگرد در سال ۳۲ هـ جلوس نمود و در سال ۵۲ هجری کشته شد لذا گاوباره در حیات نبود و دابویه نیز چندان پس از یزدگرد نزیست که سکه ضرب نماید بنا بر این جانشین او چون پس از کشته شدن شاهنشاه و سپری شد زمان و بجائی نرسیدن مساعی شاهزاده در تصرف کشور و کمی سکه رایج را احساس کرد با ادامه تاریخ سال جلوس شاهنشاه سکه بنام خود ضرب نمود . قولی که ممکن است سکه های گاوباره و دابویه ضرب شده و بدست نیامده قابل قبول نیست زیرا تاکنون کلیه مسکوکات تبرستان حتی عمال عرب که یکسال و دو سال حکمرانی داشته اند بدست آمده است .

دلیل دیگر اگر این تاریخها تبرستانی میبود بایستی در ضرابخانههای خارج از قلمرو تبرستان ضرب نشده باشد مسکوکاتی که با این سنه در خارج از تبرستان در دست است ، عبارتست از ضرابخانههای شوش (خوزستان) بنام عبیداله بن زیاد با تاریخ ۳۰، ۳۱، ۳۴ برابر ۶۲-۶۴ هجری اردشیر خره و دارا بخر (فارس) هر دو بنام سلم بن زیاد با تاریخ ۲۶ برابر ۵۸ هجری نهادند (جبا) زرنج (سیستان) هر دو بنام عبیداله بن زیاد با تاریخ ۲۷ برابر ۵۹ هـ و ۲۶ برابر ۵۸ هجری - علت چهل سال فاصله بین سال ۲۰ یزدگرد و ۶۰ فرخان همانا علم احساس قلت سکه رایج و مساعی شاهزاده فیروز در بدست آوردن سلطنت و گسیختن شیرازه امور و کشمکشها و حملات عرب برای تصرف تبرستان میباشد که مجال آرامش بآنها نمی داد .

سال جلوس یزدگرد سوم را بر تخت سلطنت ایران بتحقیق نمیتوان معین کرد . با در دست داشتن مسکوکات تبرستان و مسکوکات ضرابخانههای خوزستان و فارس و جبال و سیستان با تاریخ یزدگردی بنظر اینجانب بایستی در حدود سال ۳۲ و ۳۵ هجری باشد . در این صورت قول علی بن یحیی منجم در خطط مقریزی مبنی

براینکه در زمان سلطنت یزدگرد سوم اول فروردین برابر پنجم حزیران بوده صادق می آید، چه بقول آقای بهروز آن در سال ۶۷۶ میلادی است که چندی بعد از سلطنت یزدگرد می باشد و اختلاف چندی سال در روایات پیشینیان امر عادی و قابل خرده گیری نیست."

گفتیم که امیران عرب در محو فرهنگ و شعائر ایرانی بغایت می کوشیدند و راضی نمیشدند بر سکه های خود سال جلوس یزدگرد را صرب نمایند بنا بر این مسکوکاتی که با این تاریخ از عبیدالله بن زیاد و برادرش سلم پیدا شده بطلان گفته بالا میشود. در پاسخ میگوئیم مسکوکاتی که با جلوس یزدگرد از امیران عرب در خارج از قلمرو تبرستان بدست آمده فقط از عبیدالله و سلم می باشد که بین سالهای ۵۸ و ۶۴ هجری است. عبیدالله در سال ۵۳ هجری از طرف معاویه امیر خراسان گردید و بسوی بخارا لشکر کشی نمود و ارتش بخار خدای را درهم شکست و قبلاً "نیز بنیابت پدر در فارس حکمرانی داشت. سکه های او از سال ۵۳ هجری و ۴۱ رحلت شروع میشود و همینطور سلم نیز که امیری دست و دل باز و به اجود بنی زیاد معروف بود بنیابت برادر در بخشهای فارس حکمرانی مینمود پس با امیری خراسان منصوب گردید. سکه های آنها با سکه جلوس یزدگرد فقط هنگام اوج قدرت آنهاست که خیال سروری و مخالفت با مرکز خلافت را در سر می پخته اند فکر این دو برادر با یکبار بردن تاریخ جلوس برجستی از سکه های خود این بود که در دل جوئی ایرانیان بکوشند و آنها را هواخواه خود بسازند چنانکه امیران عرب در تبرستان همین اقدام را نمودند عبیدالله در سال ۵۵ هجری امارت بصره و استانهای شرقی و سپس کوفه را در دست داشت و برادرش سلم بنیابت او امیر خراسان بود. چون در سال ۶۴ هجری بر سر خلافت کشمکش در گرفت عبیدالله در بصره و سلم در خراسان بنام خود خطبه خواندند. طولی نکشید بین هواخواهان او و برادرش سلم و طرفداران خلیفه کشمکش آغاز و چندین سال تا هنگام وفات آنها ادامه داشت. غالب امیران عرب که شماره ایشان به ۲۷ نفر میرسد با استثنای عمال آنها در تبرستان بر سکه های خود تاریخ هجرت دارند و بعضی ها هم تاریخ رحلت. از اقدام دو نفر امیر در یکبار بردن تاریخ جلوس آنها هم بروی جزئی از سکه های خود در اواخر فرماندهی و با نظری خاص نمیتواند بطلان گفته بالا باشد. تاریخ یزدگردی که در تقویم تورفان ذکرش آمده و در ایران معمول بوده با این جهت یزدگردی میگفتند که روز و ماه آن یکی از ایسزدان نسبت داشت یزدگردی یعنی الهی نه آنکه منسوب بشخص یزدگرد نام باشد. مبداء تاریخ یزدگردی ۷۴۷ سال پیش از میلاد و بموجب زیجها ۵۰۳۳۳۵ روز پیش از تاریخ رحلت

و اول هزاره یازدهم است. این هزاره بقول بندهشن سیوشانس اوشیدر نام دارد و تفسیر آن بختان و پیروزگرو نرسی میباشد بعدها پیروزگرا بمعنی عربی آن ناصر گرفته هزاره را تاریخ بختان ناصر میگفتند سپس مختصرگشته بختنصر گردید تاریخ بختنصر درزیجها تاریخ یزدگردی است که منجمین دوره اسلامی نام یزدگردی را انداختند و بتدریج تاریخ رحلت را چنانکه گفتیم بنام یزدگردی معرفی کردند. بکسانیکه مایل باشند راجع بتاریخ و تقویم وجهت اختلال درحساب زیجها کمالاً اطلاع حاصل کنند توصیه میشود از مطالعه دقیق کتاب تقویم و تاریخ در ایران شماره ۱۵ ایران کوده تالیف آقای ذبیح الله بهروز غفلت ننمایند.

موبدان و علمای اسلام

هفته قبل یکی از دوستان با وفا در نامه خود باینجانب سخت گله داشت که مدتهاست گوشه ای از تاریخ در صفحات هوخ ت بنظر نرسیده است. شکایت دوست بجاست و هرچه بگوید و بنویسد حق دارد. زیرا پس از مسافرتم بایران و مراجعت از آنجا که بایستی بیش از پیش گوشه های تاریک تاریخ زرتشتیان روشن گشته و جماعت از پیشامدهای گذشته خود آگاه شود اصلاً "قلم در دست نگرفته ام و علت آن کسالت مزاج و ناخوشی است که ورود به بمبئی بآن گرفتار و اینک نیز از آن راحت نشده ام. در این مدت نه تنها برای هوخ چیزی ننو^{شتم} بلکه توانائی سپاسگزاری از ذوات محترمی که هنگام اقامتم در ایران بنده را مرهون مهربانیهای خود ساخته اند نیز از من سلب گردید و از این پیش آمد بسیار شرمنده ام در فکر بودم با استفاده از یادداشت های مسافرتم مقالات خواندنی برای هوخ تهیه ببینم و یزدان را سپاس گویم که جماعت ما را با داشتن بزرگان خدمت گذاری چون ارباب رستم گیو، ارباب مهربان مهر، ارباب بارشیر جهانیان، آقای سهراب سفرنگ، آقای دکتر صرفه آقای میرزا سروش لهراسب و سایر کارمندان انجمن زرتشتیان تهران که ذکر نام همه سخن بدرزا کشد و کسانیکه علیرغم سیل ناسزاها که افراد جماعت بجای حق شناسی چون کودکی نادان بروی آنها روان میسازند و بازهم بانیروی مالی و معنوی خود در بهتری و ترقی جماعت میکوشند سرافراز کرده است. البته نام این بزرگان و خدمتگزاران در صفحات تاریخ زرتشتیان ثبت و هرگز محو نخواهد گشت. چون

تدبیر با تقدیر موافق نبود درانجام وظیفه ادبی خویش کوتاه آمدن و از خوانندگان گرام هوخ و دوست با وفا پوزش میطلبم و امیدوارم که گوشه از تاریخ درصفحات آئینده هوخ نمودار گردد.

پس از ذکر این مقدمه برگردیم بگوشه‌ای از تاریخ.

بعد از اضمحلال دولت ساسانیان کشور آباد ایران جولانگاه تازیان قرار گرفت. اسلام در میهن زرتشت راه خود را بگشود. مردم بقهر و جبرویا از استیصال و عداوت دین جدید را پذیرفتند. زرتشتیان مالک الرقاب مقهور و مورد حمله و طعن و لعن گروه قوی مسلمانان قرار گرفتند پادشاهان و علمای اسلام همواره بنحوی از انحاء میکوشیدند که زرتشتیان اسلام بیاورند. گاهی با نیروی شمشیر و سوزاندن کتب دینی و زمانی با مباحثه و مناظره آنانرا طرف حمله خویش قرار میدادند. یکی از این مباحثات درسال ششصدیزدگردی اتفاق افتاد. علمای اسلام پاسخ مسائلی چند از زرتشتیان خواستار شدند. موبدان موبد وقت که متاسفانه اسم او بر ما مجهول مانده بطور بسیار منطقی پاسخ و مسئله آفریدگار و یزدان و اهریمن را حلّاجی میکند. پاسخهای نامبرده بطور بسیار دلکشی نوشته شده و در تحت عنوان " کتاب علمای اسلام " بتوسط موبدان ایران در سده نهم یزدگردی به پارسیان هند ارسال و در روایت دارا بهرمز دیار برای ما به یادگار مانده است. بخشی از آغاز کتاب نامبرده که پرسشهای علما را از مضامین آن میتوان دریافت برای نمونه در ذیل دیده میشود:

" در عهدالدین بعد از ششصد یزدگردی علمای اسلام از یکی از دین آگاهی مسئله چند خواست و در این معنی سخن گفته شد و در این باب کتابی ساخته اند و نام این کتاب علمای اسلام نهاده اند. یعنی پیداکننده چگونگی جهان و روح مردم از ازل تا ابد پرسید که شما انگیزش را چه گوئید و ایما ن دارید یا نه؟ موبدان موبدگفت که ما انگیزش را ایما ن داریم و قیامت خواهد بودن. پس علمای اسلام گفتند که جهان بوده است و خدای را آفرینش مردم و نیستی و باز مردن و باز زنده کردن در این چه مصلحت است؟ این دستور آن ایام گفت که آنچه تو میپرسی بسسوی انگیزش نخست ببايد دانستن که آفریدن چه بود و میرانیدن چیست و باز زنده کردن چراست. ببايد گفتن که جهان بوده است یا آمده. اگر گویند بوده این سخن محال بود. بسبب آنکه در جهان نونو چیزها افزاید و هم در جهان میکاهد و چون چنین بود که میکاهد و میافزاید و نقصان میگیرد و باز زیادت میشود. پس هر چه پذیرنده کون و فساد بوده و معلول بود خدای را نشاید. پس درست شد که جهان نبوده است و ببا فریده اند پس هر آفریده را از آفریدگار چاره نیست و ببايد دانستن که در دین

پهلوی که زرتشتیان بدان مذهب اند جهان را آفریده گویند. پس چون گفتیم که جهان آفریده است ببايد گفتن که ، که آفریدوکی آفریدو چون آفرید و چرا آفرید ... "

از بخش دیگر کتاب علمای اسلام چنین برمی آید که در آن عهد از شماره موبدان دانشمند کاسته می شده و جماعت زرتشتیان در مقابل تبلیغات اسلام استقامت نمی ورزیده و بدین جدید می گرویده اند. موبدان موبد در پاسخ خویش راستی را پیروی و با صراحت لهجه سخن میراند و بیزیر عقیده جبر میزند و بدی را از خدای نمیداند. بخش نامبرده از این قرار است :

" چه از موبدان خردمند کمتر کسی مانده اند و واجب دیدم اصل دین به پیدا کردن تا هر کسی سخن از جماعتی که نه بردین باشد، نشنود و دین دوستی در دل او باطل نگردد و راه اشوئی بدروندی رها نکند و از خدای تعالی برستگاری خواهد که این گیتی پتیاره مندنا گاه خواهد گذشت. موبدان موبد گفت که ایزدان و امشاسفندان که میگویند نام همکاران است (موکلان) و نام خدای تعالی یزد است و صف هورمزد و اورمزد یزد را هیچکس تغییر نتوان گفت. اورمزد بی صفت است و آویژه و نیکی و روشنائی باشد که با او هیچ بدی و تاریکی نیامیزد و قومی که مخالفان دین به اند با مادر این مسئله خلاف می کنند و گویند نیکی و بدی از خدای است و زراتشت اسپنتمان دروغ و خیانت و جهل و ستمکاری و مکر بر ذات خدای تعالی روانداشته است. پس ما را جواب مخالفان دین باید گفت و گوئیم چون ما را برکتا بشما و شما را برکتا با ما اعتقاد نیست و روشن کردن اصل دین بپی جز با دلیل و برهان معقول دست ندهد. شما را با مادر این مسئله خلاف نیست که خدای شناسی بعقل باید کرد. جواب چون در دنیا و هر چه در دنیا هست پذیرنده کون و فساد اند و هر آینه معلول باشند و معلول خدای رانشاید.

واقعه دیگری شبیه بمباحثه بالا که تاثیر کلام اوستا و کرامت دستور زرتشتی را میرساند و ورد زبان پیشینیان و داستانی چامه سرائی یکی از شاهان دهاتی قرار گرفته و نامش بر ما مجهول است در سال ۷۲۴ یزدگردی در یزد رویداده است در آن وقت شاه نظام فرماندار یزد بود. نسبت بزرتشتیان حسن ظنسی نداشت و زیری داشت بدخو و ظالم و آن وزیر در شخص حاکم نفوذی بغایت داشت. یزد در آن هنگام پناهگاه زرتشتیان بود. بهدینان و موبدان بیشماری در آن شهر تمرکز داشتند دستور آن دوره رانام دستور بندار بود.

فرماندار بواسطه خبث طینت و نفوذ وزیر زشتخو و تحریکات او باسلام آوردن اجباری گروه زرتشتیان فرمان صادر ساخت و همه زرتشتیان، پیرو جوان

وبزرگ و کوچک را در یک محل جمع کرد و آنها را بقبول آئین اسلام امر نمود گفت که اگر دین کهن خود را نهشته و اسلام بیاورند باید دست از جان شیرین خود بشویند و از آن جماعت که مات زده بودند جواب فوری مطالبه نمود .

کدخدایان و پیران قوم با قوت قلب چنین پاسخ دادند " فرمان شه را شنفتیم . مانیز پرستنده^۶ خدای یکتا و فرزندان کیا رو پیرو راه راست و جویای نام و نشان و از داشتن دین نیاکان مفتخر و سرافرازیم . آنچه مراد و مقصود فرماندار است از این بیچارگان میسر نیست . ما راسه دستور و پیشوای دانا است . شاه پیمان کند و آنها را طلبیده از دین و توحید پرش نماید و پاسخ پذیرد اگر پیشوایان دانای ما اسلام بیاورند ، ما همگی بجان حاضریم . "

فرماندار سه دستور دانا را بدربار خویش احضار و آنها را بقبول^{اسلام} و یا دادن جان فرمان داد . دستور بندگان بزرگ آنها بود عرض کرد " پادشاه ما مردمی هستیم بیگناه و پرستنده خدای یکتا و صاحب خرد و هوش خدا داد . کشتن دانا خلاف آئین سروری و راستی است . مانه ساحریم و نه جادوگر ، بلکه دل را بمهر و پیمان پیغمبر خویش استوار داشته ایم . "

فرماندار از استماع جواب اصول و فروع دین پرسشها نمود و پاسخهای متین دریافت اما چون خودبین و غرض داشت قانع نشد .

چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صدحجا با زدل بسوی دیده شد

پیشنهاد کرد " اگر شما این انگشتی مرا که اکنون در این گل انداخته و یک هزار خشت خام میسازند نشان دهید که در کدام خشتی است ، آنگاه بدرستی دین و ایمان شما یقین حاصل کرده آزارتان روا نخواهیم داشت . " سپس فرمان داد هر سه دستور دانا را در یک اطاق زندانی سازند و انگشت را در گل انداخته بساختن هزار خشت امر نمود . پس از چهار روز خشت حاضر شد و چون برای احضار دستوران بزدان شتافتند آنها خالی دیدند و از زندانیا ن اثری نیافتند . هر طرف جستجو پرداختند تا آنکه سه دستور را که متاسفانه اسم دونفرشان مجهول مانده در منزل خویش بعبادت مشغول یافتند . آنها را با زداشت و بخدمت شه نظام آوردند . فرماندار برآشفته که " با علم جادو از زندان جسته اید . اینک نشان دهید که خاتم در کدام خشتی است . "

هر سه دستور زبان بواج و اوستا را زمزمه کنان خشتها را بچهار بخش تقسیم

نموده از آن یک بخش را اختیار نمودند و باز آنرا نیز بهمین منوال بچهار بخش تقسیم نمودند و این عمل تکرار یافت تا آنکه یک خشت باقی ماند .

آنگاه دستور بندار بفرماندار عرض نمود که انگشتری در آن خشت و در فلان گوشه میباشد چون فرماندار بشکستن خشت و بیرون آوردن خاتم امر نمود دستور گفت حیفاست که چنین خشت عالی شکسته شود و انبری بدست گرفته آنرا زمزمه کنان در خشت فروبرد و خاتم را بیرون آورده بشاه تقدیم نمود .

فرماندار و تماشاچیان در حیرت فروماندند . اما شه نظام به پیروی خوی زشت ، پیمان را فراموش نمود ، آنها را کافرو ساخر خوانده و بی پذیرفتن اسلام امر فرمود دستور جواب داد " جان بر کف حاضر ولی دست از دین بر نخواهیم داشت . "

فرماندار از استماع پاسخ رُک غضبناک گشته حکم کرد سربک دستور را با تیغ از تن جدا کردند و دستور دیگر را تکه تکه ساختند تا شاید دستور بندار از جان بترسد و باسلام آوردن تن در دهد . اما دستور نامبرده آه سردی از جگر برکشید و بشه نظام گفت " وقوع این حادثه را از پیش میدانستم و اینک مرا هم چون دیگران خواهی کشت . ولی بدان پس از شهادت من سه قطره خون بردامن تو پیدا خواهد شد و چهل روز بعد دیگری ترا بکیفر اعمالت خواهد کشت . "

فرماندار از شنیدن این سخن یکه خورده بدژخیم امر نمود . تا او را دورتر برد و باره بدنش را دونیم کند .

دستور بندار چون حال را بدین منوال دید به پسر خویش بهرام وصیت نمود که پس از شهادتش فوراً " با بستگان بخراسان مهاجرت و نزد خویشان آنجا پناه گزیند زیرا شهر یزد پس از چهل روز بیلا و خونریزی دچار خواهد گشت . دژخیم دستور را در حالیکه بواج مشغول بود باره دونیم ساخت . بهرام از دیدن حال پدر دهشت برداشته همان جا جان بجان آفرین تسلیم نمود .

پس از شهادت دستور بندار چنانکه فرموده بود . سه قطره خون بردامن فرماندار پدید آمد . شه نظام از عاقبت و خیم خویش هراس برداشت ، سایر زرتشتیان را که دید حاضرند برای دین باسانی جان بدهند آزاد ساخت .

پیشگویی دستور بندار بحقیقت پیوست . در روز چهارم قشونی از مشرق به یزد حمله آورد و جمعی کثیر از مردم شهر را در خون غرقه ساخت و شه نظام با خانواده اش در آن گیرودار بقتل رسیده و ارکان آنان بغارت رفت .

احمد بن حسین بن علی الکاتب صاحب تاریخ جدید یزد راجع بفرمانداری یزد مینویسد " در زمانیکه رایت منصور خاقانی (شاه رخ بهادر پسر امیر تیمور) بجهت عصیان امیرزاده بایقرا متوجه فارس شد و بشیراز آمد در سال تسع و

عشر و شمانمائه (۸۱۹) در زمان مراجعت شاه نظام کرمانی را بحکومت ابرقوه ویزد نصب کردند و شاه نظام با برقوه آمد و از ابرقوه به یزد آمد و کاشی مسجد تمام کرد و بر غرفه‌ها سوره فتح نوشت ... الخ " مولف نامبرده دو صفحه در ستایش کارهای مذهبی او و تعمیرات مساجد و ابنیه‌های دینی مینگارد و از وضع حکومت و کشتاری که موضوع داستان ماست هیچ اشاره نمیکند. تاریخ فرمانداری شاه نظام در یزد طبق تاریخ جدید یزد با تاریخ ۷۲۴ یزدگردی که چاه سرای ماضبط نموده است ۶۲ سال فرق دارد .

واقعه دیگر در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار و فرمانداری فرزندان شاهزاده محمد ولی میرزا در یزد واقع شد ، علمای متعصب ب زرتشتیان نسبت کفر و زندقه داده و از حکمران قتل عام یا اسلام آوردن آنها را خواستار میشوند. بنا به پیشنهاد شاهزاده دادگر ، علما در مسائل دین و توحید پرسشهایی از زرتشتیان بعمل می آورند باین امید که اگر جواب منطقی نباشد همراه با جبار مسلمان یا بقتل آورند . اما برخلاف انتظارشان جواب طبق دلخواه فرماندار بود و دست از سر زرتشتیان بیچاره برداشتند . پرسش‌های علما و پاسخ‌هایی را که دستور کیخسرو پور دستور خدابخش بمشورت موبد خدابخش پور موبد فرود و هیربند جاماسب پدرشاعر داده‌اند در سالهای بنام " دین مسئله " بتوسط هیربند خدابخش پور جاماسب در سال ۱۲۰۷ یزدگردی منظوم گردیده و در جزو پندنامه ملافیروز در بمبئی بطبع رسیده است .

نیم قرن بعدتر فرزانه خدابخش پور اردشیر پور خسرو پلگذار دینیارپور بهرام پور ظهرا پور نوشیروان یزدی محلتی بسا اوقات با بزرگان و علمای اسلام در حقانیت دین نیاکان خود بمباحثه و مناظره مشغول میبوده و بر مراسم معموله بین مسلمانان اعتراضی مینموده است فرزانه نامبرده میباحثات مذکور را در روز هر مزدوماه اسفند سال ۱۲۳۹ یزدگردی در مجموعه‌ای بنام " تیغ براه دین " جمع کرده و برای مابیادگار گذاشته است . در ضمن مقدمه چنین مینویسد " درباره بحث دین و مذهب در هر کجا اتفاق افتاده آنرا بقلم در آورده که انشاء از دیده و شنیده و گفته بهره و فیضی بامید یزدان بهره بردار باشند و نام آنرا گذاشتیم " تیغ براه دین " از راه دین بیاری یزدان که دین بهی ، دین بهی هست ، بی شک است و شبهه ... چون بنای آدمی از جسم فانی است بجهت یاد بود هراوقاتی با بزرگان اسلام مباحثه داشتم نوشتم تا به هدینان آگاه باشند و یقین حاصل کنند از دین ، و بحرف باطل خود را از راه در نبرند . "

میباحثات نامبرده در نوع خود بی نظیر و بسیار دلکش و شیرین است نسخه خطی آن جزو کالکسیون روانشاد مانجی هاتریادر کتابخانه ملافیروز در بمبئی

محفوظ است. از قرار معلوم مولف نامبرده رساله خویش را بخدمت مانکجی صاحب تقدیم و خواهش کرده آنرا بگجراتی ترجمه و عنوان بآن بدهند که بمعنی شمشیر دین باشد.

فرزانه مرزبان ظهرا ب

چگونه قریه‌های مبارکه وزین آباد در یزد ایجاد شد

فرزانه مرزبان پور ظهرا براد مرد دین دوست، فعال، خیر خواه، نیک اندیش، دلیر و با همت زرتشتی از اهالی قریه کسنویه حومه شهر یزد و در عهد خویش بزرگ جماعت و کلانتر زرتشتیان بود. خانه مسکونی آنها در کسنویه که دواشکوبی و از همه منازل اطراف بلندترو باشکوه تر و دارای بالاخانه و سه سر طویله و غیره است و حتی بلندتر از منازل مسلمانان حوالی و اطراف است در حالیکه مساکن زرتشتیان به اجبار میبایستی پست تر باشد، از جلال و ابهت و بزرگی و رشادت صاحب آن داستانها میسر آید. قریه مبارکه نزدیک تفت مستحدثه است. فرزانه مرزبان در اوان جوانی در حدود ۲۵ سالگی گویا در سال ۱۱۷۰ یزد گردی چندین سال بعد از موقعیکه کیخسرو ایزدیار با گلستان بانو دختر ۹ ساله خویش از ایران فرار نمود رهسپار بمبئی گردید و در خانه اردشیر دادی شیت از خاندان ثروتمند پارسی که نسبت بجماعت زرتشتی ایران علاقه وافر نشان میداد بخانه شاگردی و پیشخدمتی مشغول گشت.

فرزانه مرزبان جوانی بود زحمتکش و صاحب احساسات بلند و عالی، کارگری در منازل خانواده‌های پارسی با طبع بلند او و فکر خدمت بجماعت سازش نداشت. کلیه حقوق اینگونه نوکرها بسیار کم و بیش از ماهی یک یا دو روپیه نبود. زرتشتیان ایرانی که از آن زمان ببعد به بمبئی مسافرت مینمودند بجز دونفر همه در خانه‌های پارسی استخدام میشدند و پس از آن بتدریج بکسب و کار روی میآوردند.

فرزانه اردشیر دادی شیت سردسته پارسیانی است که پیرو تقویم زرتشتیان ایرانی یعنی تقویم قدیمی هستند و در بمبئی آدریان و آتش وره رام قدیمی راکه بنام آنها معروف است بنا نموده اند و موبدان ایرانی راکه بهند رهسپار میشدند در آدریان خویش منزل و ماوا میدادند. خاندان دادی شیت بسیار بزرگ و توانگر و برای اموات خود در بمبئی دخمه ساختند اینک دخمه نامبرده بسته شده و اموات آنها در دخمه عمومی سپرده میشود.

فرزانه مرزبان در چنین خانواده توانگر بکار مشغول بود. شوکت و جلال آنها را با بیچارگی و بردگی زرتشتیان در ایران که بپرتگاه نیستی و زوال نزدیک و محکوم بمرگ بودند مقایسه میکرد. اندوه و ملال روز افزون سینه تنگ او را فشار میداد. زیرا هر سال شماره بسیاری از خانواده های زرتشتی پراکنده در دهات دور دست یزد و محصور بین مسلمانان بوسایل گوناگون مانند ربودن دختران و پسران حتی زنان آنها را با جبار مسلمان کردن، غصب اراضی و دارائی منقول و غیر منقول آنها بحکم شرع بوسیله خویشان تازه جدید اسلامها و یا فشار وستم نامحدودهنگام وصول مالیات جزیه و غیره مجبور بترک دین نیاکان خویش میگشتند. اینگونه افکار او را اذیت میکرد. فکرنا بودی زرتشتیان در میهن خود و خورشور برایش غیر قابل تحمل بود. محزون و مغموم بکنجی مینشست و خیال خورد و خواب از سرش میپیرید. گاه و بیگاه این حال برای او دست میداد. دادی شیت گمان میکرد دوری از وطن و خویشان باعث نگرانی اوست. روزی بتسلی خاطرش میکوشد. اما فرزانه مرزبان در پاسخ دلجوئیهای او با دیدگان اشک آلود اظهار میدارد درقبال اینهمه لطف و مهربانی که از اربابان محترم میبیند غربت برای او معنی ندارد و دوری از میهن و خویشان برایش نگرانی نیست. اما حزن و اندوه او برای دین است، برای جماعت است، برای گروه زرتشتیانی است که در ایران بپرتگاه نیستی رسیده اند و هر سال از شماره آنان میکاهد و نزدیک است روزی که نام آنها از صفحه وطن محو گردد.

فرزانه اردشیر دادی از شنیدن داستان فرزانه مهربان و علت اندوه و ماتم او حالش دگرگون گردید و خود نیز ماتم زده و در دریای حزن غوطه ور و چون فرزانه مرزبان از آینده بهدینان نگران و گریان گردید و پرسید راه نجات چیست و آیا روزنه امیدی بنظرش میرسد؟ فرزانه مرزبان پس از تفکر زیاد جواب میدهد بنظر او یک راه هست و آن احداث یک قریه نو و منزل دادن خانواده زرتشتیانی که در دهات دور افتاده بین مسلمانان محصور اند در آنجا تا بوسیله اراضی و آب قریه جدید الاحداث امرار معیشت نمایند و بدینوسیله از خطر جد دنیا ایمن گردند. این رای را فرزانه اردشیر بیسندید و هزینه اقدام بطرح را پرسید جواب شنید

در حدود پنجهزار روپیه بلکه بسی بیشتر .

فرزانه اردشیر مانند فرزانه مرزبان درد دین داشت و علاقه و محبت فراوان نسبت بزرگشیران ایران . دلش با وضع و احوال پریشان آنان بسوخت و برای نجات آنها و حفظ دین صرف پنجهزار روپیه بلکه بیشتر برایش قابل توجه نبود بفرزانه مرزبان گفت حال که چنین است بایستی برای نجات بهدینان از چنگال جد دینان فوری اقدام نمود و هر چه زودتر خود را برای مراجعت بوطن و احداث قریه نوحا ساز . کلیه مخارج هر چه باشد ولو هر قدر هم از پنجهزار روپیه هم تجاوز نماید میپردازم . "

فرزانه مرزبان از شنیدن تصمیم ارباب خود شادمان گشت و بآدلی پراز امید رخت سفر بر بست و بسوی میهن مراجعت نمود . هنگام ورود به یزد برای ایجاد قریه جدید در تک و پوافتاد . بیابانها و کوهستانها را بگردید تا محلی نیکو و مناسب انتخاب بود در حفر قنات آب اقدام نماید ، عقلش بجائی نرسید حیران و سرگردان بود تا آنکه روزی پس از تک و پوی زیاد خسته و کوفته ، مایوس و دلواپس در بیابان زیر درختی بخوابید سرش عالم غیب با و مزده داد و محل حفر قنات و آفتابی شدنش و اراضی قریه را در عالم رویا با و بنمود . شادمان از خواب برجست و محلی را که در رویا دیده بود بیافت و مادر چاه را بکند . آب فراوان تو قنات پر میآید و آبادانی بزرگ را با و میداد .

در آن زمان حاجی علی نقی خان پسر بزرگ محمد تقی خان با فقی معروف بخان بزرگ پس از فوت پدر در سال ۱۲۱۳ هـ (۱۱۶۸ ی) که بعنوان گروگان در پایتخت بود از طرف فتحعلیشاه بفرمانداری یزد منصوب گردید و تا هنگام مرگ سال ۱۲۱۹ هـ در یزد حکمرانی مینمود . پس از مرگ او برادرش حاجی عبدالرحیم خان که او نیز در پایتخت بسر میبرد بفرمانداری یزد منصوب گشت ، ولی فتحعلیشاه با او نظر موافق نداشت و امر کرد برادر کهنترش زین العابدین خان بنیابت او در یزد فرماندار باشد . زین العابدین خان بقول صاحب تاریخ یزد مردی عصبی مزاج بوده و در خشم بمنتهی درجه شدت و جان را عاقبت بر سر این خصلت نهاد مینویسند که در بحبوحه زمانمداری خود بر متصدی خشم کرده کم کم خشمش شدید شده و بچوبکاری پرداخته و بالاخره عصبانیت او بجائی کشیده که در وسط چوبکار سکت کرده " (۲) دوره فرمانداری زین العابدین خان چندان طول نکشید و زین آباد حومه تفت مستحده اوست . پس از فوت او حاجی عبدالرحیم خان از

(۲) بتاریخ یزد تالیف آیتی ص ۳۷۹ مراجعه شود .

فتحعلیشاه رخصت یافته به یزد آمده بفرمانداری مشغول گشت . دوره فرمانداری حاجی عبدالرحیمخان و برادرش زین العابدین خان کلاهفت سال بوده است (۸۲ - ۱۱۷۵ یزدگردی) فرزانه مرزبان در زمان فرمانداری حاجی علینقی خان و حاجی عبدالرحیم خان باحادث قریه جدید برای زرتشتیان آواره مشغول فعالیت بوده و در زمان زمانمداری زین العابدین خان بنیابت برادر در یزد آب قریه براراضی فعلی مبارکه آفتابی میشود . فرزانه مرزبان ساکنین قریه جدید الاحداث را از زرتشتیانی برمیگزیند که بین مسلمانان محصور و دردهات کوهستان و نقاط دوردست مانند سخیبد ، خراشه ، دهبالا ، دشتک و غیره میزیسته اند

زین العابدین خان پائین قریه چم و بالای زین آباد فعلی قنات محقری داشته بنام زین آباد که آبادی آن بیش از یک جریب زمین نبوده و اینک خشک شده است . هنگام آفتابی شدن قنات فرزانه مرزبان با آنهمه آب زیاد و ریختن طرح قریه بسیار بزرگ زین العابدین خان خواهش خود را برای دیدن آب و قریه بفرزانه مرزبان تذکر و آنجا می رود . در آن عهد بزرگان مقتدر اگر بجائی بتماشا و گردش میرفتند و بر بیچارهائی وارد میشدند و کالائی از مال آن شخص را می پسندیدند و تعریف میکردند و مبارک باو میگفتند طرف بایستی در جوا بگوید پیشکش است و آنرا تقدیم نماید بنا بر این زین العابدین خان چون بدیدن قریه جدید الاحداث فرزانه مرزبان می رود و با اتفاق او در اراضی مستحده می گردد متصل و پی در پی میگوید مبارکه (مبارک است) مبارکه مبارکه تا آنکه بالاخره فرزانه مرزبان مجبور میشود بگوید نصف آب پیشکش است .

زین العابدین خان فورا " جلو نصف آب قنات را گرفته میبرد بقریه زین آباد جدید الاحداث خود و آنجا را مشروب میسازد و قریه فرزانه مرزبان هم بنام مبارکه مشهور میگردد . هر چند فرزانه مرزبان از زین العابدین خواهش مینماید آبرا در همان قریه مبارکه مشروب سازد اثری نبخشید و نصف آبی را که او با سرمایه خیریه اردشیر دادی شیت برای زرتشتیان بیچاره آفتابی کرده بود بواسطه ظلم فرماندار از دست داد و زرتشتیان از استفاده تمام آب محروم ماندند . قریه مبارکه بین سالهای ۸۲ - ۱۱۷۵ یزدگردی هنگام فرمانداری زین العابدین خان و برادرش حاجی عبدالرحیم خان احداث گردید . فرزانه اردشیر دادی شیت که با همت و سرمایه او قریه مبارکه ایجاد گشت در سال ۱۱۲۴ یزدگردی در بمبئی متولد و در ۵۵ سالگی سال ۱۱۷۹ ی درهما شهر رهسپار مینو و گروثمان گردید .

فرزانه مرزبان تا سال ۱۲۲۲ یزدگردی در حیات بوده . ثبوت قول ما حواله آدریان است مورخه ۱۸ محرم ۱۲۶۹ ه که مدعیان بمبلغ بیست تومان بکدخدا مرزبان صلح مینمایند . سند نامبرده در صندوق پنجایت در آتشش ورهرام یزد محفوظ بوده است . (۳)

نسب آقای رستم یزدان پناه ایرانی ساکن تهران بدین ترتیب به فرزانه مرزبان ظهرا ب میرسد . رستم پور شهریار هرمزدیار پور خدابخش پور مرزبان ظهرا ب هرمزدیار جد آقای رستم ایرانی ونوه فرزانه مرزبان ظهرا ب در عهد خویش هنگام پیری جد خود کلانتر زرتشتیان بوده است . آقای رستم ایرانی از زرتشتیان نامور و سرشناس و متنفذی است که با کلیه رجال دولت آشنائی و دوستی دارد و در پس پرده مصدر کارهای مهمی بوده که ذکرش خارج از این مقوله است .

زرتشتیان مبارکه بانی قریه خود را از یاد نبرده اند و تا کنون در آنجا گهنباری بنام اردشیر دادی و مرزبان ظهرا بخوانده و روان آن دونفر خیرخوا را شاد مینمایند .

حتی فرزانه بهرام نوشیروان صاد کسنویه ای که در سال ۱۲۷۵ یزدگردی دبستان و مسافر خانه ای در قریه مبارکه بنا نمود روی سنگ آن چنین نوشته است : " مسافرینی که آمدورفت میکنند بهشتی روان مرزبان ظهرا بر ایاد و شاد نمایند . "

اوضاع فرهنگی پارسیان در پنج قرن گذشته

کوشش پارسیان در اصلاح تقویم - مشاجرات و مباحثات دینی - تاسیس انجمن پژوهش دینی در بمبئی - بوجود آمدن تقویم فصلی (دینی) اضمحلال یکی از امارت نشینهای هند بعلت مشاجرات تقویم پارسیان .

بازها اتفاق افتاده که مباحثات و مجادلات مذهبی بین جماعت موجد مساعی در مطالعات و پژوهش در فرهنگ و آثار دینی گردیده است . دوره رفورم و اصلاحات

مذهبی اروپا نیز از اثر همین گونه پیشامدها بوده .
 کوشش پارسیان هند در مطالعات فرهنگ دینی را نیز در طی دو قرن گذشته
 تولید اختلاف نظر در سنن و فروع مذهبی باعث گردید .
 مادراینجا مختصراً " در شرح مسائلی که مولد مباحثات و مجادلات مذهبی
 و باعث پیشرفت مطالعات دینی پارسیان گردید میپردازیم . قبل از شروع
 باصل مطلب ذکر مختصری از وضع اطلاعات دینی پارسیان در پنج قرن که از خلال
 سطور نامه های ایران پیدا است خالی از فایده نیست .

بقول خان بهادر بهمن جی بهرامجی پتل تاریخ نویس پارسی و صاحب پارسی
 پراکش پارسیان هند بیش از ۱۲۰۰ سال قبل برای حفظ دین ، خان و مان و زاد
 و بوم خود ایران را ترک و بسوی هند مهاجرت اختیار و تا امروز غالب مراسم
 دینی و آداب جماعتی خود را نگاه داشته اند . هنگام اقامت در هند و در شهر سنجان ،
 شاعر ملی و طرز ادای مراسم دینی را تا مدت های متمادی بنا بر روش باستانی
 بجای آوردند . در جنگ سنجان ، الفخان سردار سپاه اسلام فاتح شد و با غارت
 شهر مرکز و ماوای پارسیان را تباہ ساخت و کتابخانه و خانمان آنها برداشت .
 اما آتش مقدس تا ۱۲ سال در پناه غار کوه بهاروت محفوظ ماند .
 پس از این پیشامد پارسیان بخشهای مختلف گجرات پراکنده شدند و بمرور
 زمان سنن و فروع دین را بواسطه دوری از یکدیگر فراموش کردند . بالاخره در قرن
 ۱۵ میلادی پس از آنکه از حقیقت تعمیل بعضی از مراسم و سنن دینی مشکوک
 گشتند و اختلافات نظر تولید گشت ، پارسیان مقیم نوساری و سورت و بروج و کمبای
 و انکلیسر با توافق آراء جوان باهوش و دلیری را در سال ۸۴۷ یزدگردی با پرسشهای
 چند بسوی موبدان دانشمند ایران فرستادند تا جواب بسیاری از مطالب دینی را
 که در آن اختلاف داشتند بیاورد .

نریمان هوشنگ قاصد نامبرده با جواب پرسشها که در آبانماه ۸۴۷ یزدگردی
 نوشته شده به هندوستان مراجعت کرد . (برای اطلاع کامل از این مراسلات بفرزادگان
 زرتشتی تالیف نگارنده مراجعه شود .)

موبدان ایران در ضمن نامه خود مینویسند :

" از ایراخط پهلوی این چیزها ننوشتیم که چنان گفت و نمود نریمان هوشنگ
 که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان و بهدینان مازدیسنان نوساری و کنبایت وی
 بهروچ و انکلیسر . در این شهرها گفت بهدین هست و هیربد نیز هست مگر خط پهلوی
 نمیدانند از کیومرث تا امروز هیچ روزگار سخت تر و دشوارتر از این هزاره
 سرهیشم نبوده است و نه از دور ضحاک تازی و نه افراسیاب و نه تورجساد و نه

اسکندر یونانی که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه تراندو از این هزاره سزکه اورمزد گفته است که ۸۴۷ سال گذشته بیشترین روزگار بتر نبوده است. اما بهدین در این زمانه کار کرفه کردن راه اورمزد دسترس اندک است ونیرنگ وبرسم ویوژ داشرگری وپاکی وپرهیزکاری هم اندکی بجای مانده است وباقی ازدست افتاده است.... که درنوساری سالاری بهدین است... است داور نام چنگه شاه وجزیه بهدینان نوساری رادور کنانیده است.... ودیگر بدانند که نسای بهدین بکافر فرمودن وبدخمه بردن دردین.... ودر کمبایت والکلیرگاها ن چوبین است.... دو هیربد دانا بیایند وخط پهلوی بیاموزند وشایست وناشایست بدانند درراه خشکان نزدیک است وازقندهار تاسیستان نزدیک است واز سیستان تا یزدبیم نیست....

نریمان هوشنگ درسال ۸۵۵ یزدگردی باردوم بایران رفت تا پاسخ پرسشهای بیشتری را بیاورد درضمن نامه موبدان ایران چنین ذکر است:

" سالها شده است که بهدین ایران اندکی هستند بسیار درطلب وانتظار بوده اند که یکی درملکی از نشان بهدین آگه شوند..."

درسال ۸۸۰ یزدگردی نامه سومی ازایران بهند میرسد که درآن اشعار شده ".... تا ایام عرب گذشته وایام ترک درآمده این فقیران را معلوم نبود که درمالک هند بهدینان مانده اند یا نه تا قبل از ۳۵ سال از این تاریخ بهشت بهر نریمان هوشنگ متوجه اینجان بشد مکتوب از اشوروان بهرام شاه وچنگه شاه وازجماعت بهدینان ودستوران بدینجان نوشته بودند.... این فقیران جواب آن نوشته بدست نوشیروان خسرو ومرزبان اسفندیار قبل از این ۲۹ سال که گذشته فرستاده بودیم وهیچ چیزی هم ارسال نفرمودند واین فقیران را معلوم نیست که احوال بهدینان آن ولایت چون است...."

درنامه بهمن روز وخرداد ماه ۹۲۸ یزدگردی دربارسال کتب دینی و ورس آمده " ودیگر آنکه ورس را از جهت خاطر دین وه که در آنجا ضعیف شده فرستاده شد. در اینجا ورس چنین کمتر از هزار شاهی نمیدهند."

بدین طریق تا سال ۱۱۴۲ یزدگردی پرسشها از هند بایران میرسید وپاسخها از ایران بهند ومجموع این نامه ها بنام روایات معروفه گردید. از سال ۸۴۷ تا ۱۱۴۲ یزدگردی ۲۶ نامه پاسخ پرسشها از ایران بهند میرسد (صورت کامل آن در فرزانگان زرتشتی داده شده است.) صدها مسائل دینی در این نامه ها با شرح وبیان توضیح داده شده و تا سالیان درازمانند کتب مذهبی دارای احترام بودو از اصول وفروع دین پارسی شمرده میشد.

از ذکر این حقیقت تلخ و ناگوار نباید خودداری کرد که اکثریت جامعه پارسی در آن دوره بشهادت آقای خان بهادر بهمن جی پتل تاریخ نویس پارسی بیسواد بوده‌اند و موبدان و پیشوایان دینی تنها خواندن و نوشتن میدانستند و استثناء بین بهدینان افرادی دانا و برجسته یافت می‌شدند که نسخه‌های کتب دینی و گزارشات آنرا چون جان عزیز می‌داشتند و حفظ می‌کردند. مردم عوام فقط نماز خواندن را از موبدان فرامی‌گرفتند و اطلاعات دینی آنها از این بیش تجاوز نمی‌کرد.

پارسیان پس از تماس با اروپائیان در سورت در کسب دانش مساعی ابراز داشتند. از نیمه قرن ۱۶ تا ۱۸ میلادی بسیاری از بهدینان کتب مذهبی و روایات مذکوره در بالا و نامه‌های حماسی و غیره را برای خود نویسانیدند. از آنجمله است ترجمه گجراتی مینو خرد در سال ۱۵۵۴ میلادی بوسیله هیربند زال پور هیربند کامدین مقیم دمن - خرده اوستا بالفبای گجراتی در سال ۱۶۸۰ بوسیله هیربند گرشاسب جی برزوجی سورتی برای نانابهائی پتل مقیم اومرا - ترجمه گجراتی خرده اوستا در سال ۱۶۸۳ بوسیله دستور داراب هرمتزدار مقیم بلسر - ترجمه گجراتی خرده اوستا در سال ۱۷۲۴ بوسیله دستور جاماسب آسا مقیم نوساری - خرده اوستا بالفبای گجراتی در سال ۱۷۳۳ بوسیله دستور داراببائی مقیم نوساری برای شت دادابهائی فرامجی رستم جی شیت مقیم سورت - خرده اوستا بالفبای گجراتی در سال ۱۷۶۰ بوسیله موبد بهمن جی دادابهائی رستم ختانی مقیم سورت برای بهدین جی پور ما کاپتل مقیم سنگاپور - خرده اوستا بالفبای گجراتی در سال ۱۷۶۳ بوسیله هیربند شاپورجی رستم جی ملامقیم نوساری برای بهدین رانجی رتن جی جسه والامقیم بمبئی - خرده اوستا بالفبای گجراتی در سال ۱۷۷۸ بوسیله دستور رستم جی بهرامجی سنجانا مقیم سورت برای دهنجی بهائی منوچهر جی ردیمنی مقیم بمبئی.

پس از ذکر این مختصر در مورد تاریخ روایات که نماینده اوضاع فرهنگ دینی پارسیان تا ۲۰۰ سال قبل می‌باشد اینک بذکر مسائل و مباحثاتی که موجود پیشرفت دانش و تحقیقات مذهبی و بررسی فرهنگ و سندن باستانی گردید می‌پردازیم. در اوایل قرن ۱۸ میلادی دو مسئله مهم دینی مولد مباحثات و بالاخره باعث مطالعات در فرهنگ دینی گردید. مسئله نخست این بود که آیا صورت جنازه را باید باپنام (پارچه سفیدیست که موبدان هنگام ادای مراسم دینی بر روی خود می‌بندند پوشانند یا خیر. مباحثات در مورد این مسئله بی نتیجه ماند و اختلاف بین مردم رفع نگشت و تا امروز در سورت و نوساری و دهات اطراف آن صورت میت را باپنام می‌پوشانند در حالیکه در سایر نقاط زرتشتی نشین باز می‌گذارند.

مسئله دوم این بود که آیا پای میت را باید جمع کرد و یا دراز گذاشت. اختلاف نظر در این مسئله نیز تا کنون مرتفع نشده و هر دو روش باقیست.

مسئله سوم ایجاد مباحثات در مورد کبیسه و وجود اختلاف یکماه در تقویم زرتشتیان ایران و پارسیان هند بود. موبد جاماسب ولایتی کرمانی در ۲۶ نوامبر ۱۷۲۰ (۱۰۸۹ یزدگردی) بعزم سورت از ایران حرکت و هنگام ورود بمقصد متوجه شد که بین تقویم زرتشتیان ایران و پارسیان هند یکماه اختلاف موجود است. از جلب توجه پارسیان باین اختلاف خودداری کرد زیرا دید که تعصبات بیجا آتش خشم آنانرا در کار مباحثات و اختلافات دو مسئله نامبرده بالا برافروخته و نتیجه ای هم بدست نیامورده اند و مشاهده نمود که گروه پارسیان در مورد علوم دینی و مراسم و سنن باستانی بکلی بیخبر و عامی اند. بنابراین سه نفر از موبدزادگان با هوش را بشاگردی خویش برگزید و اوستا و تفسیر پهلوی را بآنها بیاموخت. ایشان را نام دستوردارا بمعروفه کومانادادادارو مقیم سورت و دستور جاماسب معروفه بجاماسب آسا مقیم نوساری و دستور دیگری از بروچیمثل در همان اوان آقای مانکجی ایدلجی دلال ارمنیهای سورت با اشاره دستور جاماسب ولایتی تقویم معروف بتقویم قدیمی ایران را اختیار کرد. این پیش آمد موجد مباحثات سختی در مورد تقویم بین پارسیان شد. چون در سال ۱۱۰۴ یزدگردی بهدین جمشید ایرانی مطلع از علم نجوم و ستاره شناسی از ایران وارد سورت گشت. بر شدت مباحثات افزود. پارسیان از او خواستند با محاسبات تنجیم تردیدی را که بوسیله ورود جاماسب ولایتی بهند در دل آنها راه یافته است رفع نماید. او نیز بجای آنکه رای خود را ظاهر سازد علم نجوم را بیک نفر موبد با هوش موسوم بکاوس پور فریدون بیاموخت که بعدها بکاوس منجم معروفه گشت. این شخص با مباحثات خویش نشان داد که گفته دستور جاماسب ولایتی درست و بجاست. جمشید در سال ۱۱۰۸ رهسپار بمبئی گشت ولی نتوانست توفیقی در آنجا بدست آورد. موبدی از بمبئی بنام شهریارجی نوروز در نامه خود مورخه ۱۱ نوامبر ۱۷۴۰ بنوساری و بنام دهسائی خورشیدجی تهمولجی مینویسد جمشید ایرانی از سورت به بمبئی وارد و در ترغیب پارسیان با اختیار تقویم قدیمی کوشاست و امیدوار است آنها را با خود هم عقیده سازد.

پنجسال بعد از این واقعه در سال ۱۱۱۳ یزدگردی چند نفر از بهدینان بینوا^ی سورت بنام بهمن پورلیمنو - رانجینوپور خورشید - بهرام پور دادا - بوبت جینوپور رستم - لالابینوپور سهراب تقویم قدیمی را اختیار و مراسم پنجه و

را یکماه جلوتر بعمل آوردند . در این هنگام چند نفر از پارسیان دیگر متمایل بتقویم قدیمی آنرا بی ترس و وا همه اختیار نمودند . وقوع اینگونه وقایع پارسیان را در مورد دین نگران ساخت و چون از حقیقت آئین بیخبر بودند در آموختن و پژوهش آن بکوشیدند . دهنجی شاه منجی شاه یکی از بزرگان پارسی سورت که بتقویم قدیمی متمایل بود موبد کاوس رستم جلال پدر ملافیروز معروف را از بروج دعوت نمود و او را بایران فرستاد تا در مورد تقویم واختلاف آن پژوهش بعمل آرد . موبد کاوس در هیجدهمین روز شهریور ماه سال ۱۱۳۷ یزدگرد با تفاق فرزند خردسال خود پشوتن که بعدها بملافیروز مشهور گشت از سورت رهسپار دیار ایران گردید . دوازده سال در ایران بماند و در تحقیق از حقیقت مسئله تقویم مساعی جمیله از خود ابراز داشت . ببخشهای مختلف زرتشتی نشین در ایران مسافرت و بالاخره در سفندارمذ روز و امرداد ماه ۱۱۴۹ یزدگردی بسورت برگشت . چندین نسخ خطی اوستا و محضرها و استنسیاداتی از علما و دانشمندان در مورد تقویم با خود بیاورد . رونوشتهای آن فوراً " بین روشنفکران جماعت و مشتاقان پخش گردید . از طرف دیگر پیروان تقویم معموله در هند معروف بتقویم شاهنشاهی پارسی نیز بیکار ننشسته دلایل و براهین گوناگونی را در مورد حقیقت تقویم خویش بین مردم منتشر کردند . مباحثات و مجادلات سختی در بروج و سورت آغاز گشت . دستور کامدین جی و پس از او فرزندان دلایل محکم در لزوم کبیسه و حقیقت تقویم شاهنشاهی از کتب باستانی بیافتند . مباحثات در مجمع عمومی منجر بحملات و دشمنی و کینه گردید . چنانکه در حدود سال ۱۱۵۱ یزدگردی در مجمع عمومی مباحثه در بروج بهم دیگر حمله کردند . در آن گیر و دار بیک خانم حامله پارسی و پیرو تقویم قدیمی از حمله هماجی پور خورشید جی از پای درآ و درگذشت . هماجی در دادگاه محکوم باعدام و سایر فتنه جویان محکوم بزندان و تاوان شدند . اختلافات شدت یافت و بین خانوادهها نزاع وجدائی تولید گشت و حتی ازدواج بین قدیمیها و شهنشاهیها نیز ممنوع شد و بیکدیگر نسبتهای زشت میدادند و کودکان نیز در پی آزار و اذیت یکدیگر بودند .

پیروان تقویم قدیمی بمبئی در سروش ایزد و فروردین ماه ۱۱۵۴ یزدگردی اولین آتش وره رام را در شهر بنانهادند . در این موقع چندین خانواده پارسی بمبئی تقویم قدیمی اختیار کردند . وقوع این حادثه پارسیان بمبئی ، سورت و بروج را بر آن داشت که در تقویت مساعی خویش در آموزش و پرورش و پژوهش فرهنگ و تاریخ دینی بکوشند .

در سال ۱۱۸۸ یزدگردی (۱۸۱۹ میلادی) هنگامیکه مباحثات تقویم بر شدت

خود افزود . شالوده بنای دوآتش‌بهرام در بندرسورت ریخته شد . یکی برای گروه شاهنشاهی و یکی برای گروه قدیمی^۱، انجمن پارسی محل بنای آتش‌بهرام قدیمی سخت اعتراض و ازساختمانش ممانعت نمود باین دلیل که آتش‌بهرام پادشاه دین است و دوپادشاه در یک اقلیم ننگنجد کار بمحاکمه کشید و دادگاه ساختمان هر دو آتش‌بهرام را موقوفه بیخاتمه محاکمه نمود .

دهجیشاه و منوچهر شاه فرزندان ایدلجی وادیا سردسته^۲ شاهنشاهی‌ها در دادگاه ادعای ۲۵ هزار روپیه خسارت از کالاهائی سازنده آتش‌بهرام^۳ قدیمی نمود . محاکمه چهار سال طول کشید و دادگاه پس از تحقیق و پرسش از گواهان^۴ بیشمار و استماع دلایل فریقین از کتب اوستا . و جرکرد دینی ، روایت ، زرتشت نامه ، سکندرنامه ، برهان قاطع و غیره در چهارم نوامبر ۱۸۲۲ رای خروجی را بطرفداری قدیمیها صادر و حکم بنای آتش‌بهرام آنها را صادر کرد و در ضمن هر دو فرقه را آشتی داد و قرار شد گروه شاهنشاهی‌ها اول ساختمان آتش‌بهرام و تخت نشینی (تقدیس) آنرا طی مدت یک سال یعنی تا سرور روز و وارد بیست ماه ۱۱۹۳ برابر ۱۹ نوامبر ۱۸۲۳ بپایان برسانند و بعد گروه قدیمیها دست بکار ساختمان و تخت نشینی آتش‌بهرام خود گردند . (رونوشت جریان محاکمه و رای دادگاه سورت که همه بفارسی بوده در یک نسخه خطی بشماره ۱۳۰ در کتابخانه خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است) .

دستور اسفندیارجی کامدین مقیم بروج برای حقانیت نظریه شاهنشاهی‌ها رساله‌ای بگجراتی تحت عنوان " حقیقت کبیسه در تاریخ پارسیان " را در ژوئیه ۱۸۲۶ در سورت منتشر ساخت . مندرجات رساله در اثبات کبیسه و اینکه زرتشتیان باستان در تقویم مذهبی خود کبیسه را مرعی میداشتند صحبت میکند .

همینکه کتاب به بمبئی رسید مباحثات پس از بیست سال خموشی دوباره با شدت هر چه تمام آغاز گشت . ملا فیروزبن کاوس در هفتم اوت ۱۸۲۸ (۱۱۹۷ ی) در پاسخ رساله دستور اسفندیارجی و تکذیب مندرجاتش و بطرفداری تقویم قدیمی بانشار یک سلسله مقالات در روزنامه بمبئی سماچار اقدام نمود . دستور اسفندیارجی یک هفته بعد در سورت درگذشت و فرزند بزرگش دستور کاوس بجای پدر مباحثات را ادامه داد . روزنامه بمبئی سماچار بعلت وصول مقالات زیاد در مورد تقویم او را ق خود را دو برابر ساخت .

دستور فریدون جی دارا بچی جا ماسب آسانا . پشتیبان دستور اسفندیارجی کامدین در بمبئی بطرفداری تقویم شاهنشاهی روزنامه دیگری بنام اخبار کبیسه منتشر کرد . طرفداران تقویم قدیمی نیز در عین حال روزنامه دیگری بنام

ابطال کبیسه بطرفداری تقویم خود بوجود آوردند بعلاوه ستون جراید نیز از مکاتبات در این مورد پرمیشد .

طرفداران تقویم شاهنشاهی قدیمی چند نفر از دانشمندان رابین خود برگزیدند تا در انجمنی در مورد مسئله تقویم بحث نمایند . گاهی نیز بعضی از مسلمانان و دانشمندان بمبئی برای شرکت در مباحثات دعوت میشدند . حاجی هاشم اصفهانی بطرفداری گروه شاهنشاهی برخاست و آقا محمدشوشتری بطرفداری دسته قدیمی داد سخن میداد . گروه پارسیان برای ادامه مباحثات ونیل به نتیجه قطعی نگران بودند . مقالات درجراید پس از یکسال ونیم منقطع گشت ولی هر دو دسته برای اثبات نظریات خویش بتدوین وانتشار کتب و رسایل پرداختند . پیروان تقویم قدیمی از دستوران دانشمندان ایران و علمای اسلام خواستند تا در مسئله مورد بحث روشنی افکنند . گروه شاهنشاهی نیز دلایل جدیدی بلزوم کبیسه در دین از کتب دینی بجستند وهم از کتب نویسندگان اسلامی فقراتی دال بر حقیقت نظریات خود بیافتند .

پس از انتشار کتاب گجراتی دستور اسفندیار جی کامدین نخستین کتابی که بفارسی در این مورد ، مطبوعه سال ۱۸۲۷ عیسوی میباشد . یکسال بعد هیربد دوسابهای سهرابجی منشی آنرا بگجراتی ترجمه و منتشر ساخت .

ملافیروز در جواب ورد نظریه لزوم کبیسه کتابی بنام " ادله قویه بر عدم جواز کبیسه در دین زرتشتیه " تالیف و پیش نمود . سپس حاجی هاشم اصفهانی در جواب ملافیروز " رفع الهزل " را در سال ۱۸۳۳ تدوین و منتشر ساخت و آنرا باز دوسابهای سهرابجی منشی در سه سال بعد بگجراتی ترجمه نمود . دستورایدلجی سهرابجی سنجانا در سال ۱۸۲۸ کتابی بنام " خروه وهیزک " تدوین کرد مندرجات آن فقراتی است از اوستا ، پهلوی و پازند بطرفداری کبیسه و ملافیروز در جواب آن اویژه دین را نوشت که بعد از وفاتش در سال ۱۸۳۲ منتشر گشت وهم در سال ۱۱۹۷ یزدگردی کتابی بنام رساله استشهاد طبع نمود که شامل رونوشت محضرها نیست که از منجمین و علما و دانشمندان اسلامی وزرتشتی بوسیله پدرش ملاکوس هنگام اقامت در ایران جمع آوری شده بود و مندرجات آن تصدیق بر عدم کبیسه در تقویم یزدگردی میباشد . گروه پیروان تقویم شاهنشاهی نیز در قبایل این اقدام محضرها واستشهاداتی که دال بر وجود کبیسه در تقویم زرتشتی و از اصفهان برای آنها رسیده بود . تحت عنوان گواه الکبیسه باتفاق ترجمه گجراتی آن بوسیله هیربد دوسابهای سهرابجی منشی و دستور فریدون دارابجی جا ماسب آسانا در سال ۱۲۰۳ یزدگردی منتشر کردند . در خلال این مدت رسالات و کتابهای دیگر نیز در همین موضوع منتشر گشت که اینک اثری از آن در دست نیست .

کمیته تقویم شاهنشاهی برای تبلیغات خویش هزینه چهل هزار روپیه آن زمان را متحمل شد و کمیته^۶ قدیمی نیز در حدود همین میزان بمصرف رسانیدند. در خلال جریان این مباحثات عده دیگر از پارسیان نیز تقویم قدیمی اختیار کردند. طبق آمار سال ۱۸۹۱ میلادی بین نفوس ۹۱۳۶۱ پارسی در کشور هند ۷۲.۶ نفر پیرو تقویم قدیمی بوده‌اند.

ذکر واقعه دیگری که باعث مساعی پارسیان در توسعه فرهنگ دینی و تاسیس انجمن پژوهش دین زرتشتی گردید خالی از اهمیت نیست.

پارسیان پس از سال ۱۸۳۹ میلادی و رویداد یک واقعه مهم از بذل مساعی در تحقیق دین و تشویق بهمدینان در آموختن حقایق مذهب کوتاهی ننمودند. این واقعه عبارت بود از تغییر مذهب دونفر جوان پارسی بنام دهنجی بهائیی نورو و هرمزجی پستن جی بمذهب مسیحی. مرسلین و مبلغین عیسوی در جراید بمبئی برخلاف آئین زرتشتی و انتقاد از تعلیمات پیغمبر مقالات منتشر میکردند. دکتر ویلسن سردسته آنها در مقالات و خطبهای خویش از وندیستاد انتقاد و پارسیان را بتغییر مذهب و پذیرفتن دین عیسوی ترغیب مینمود.

دانشمندان پارسی نیز بیکار ننشستند و در دفاع از حقایق دین خویش خا فرسائی مینمودند. چنانکه در سال ۱۸۴۰ یعنی یکسال بعدتر دارابجی هرمزجی بنگالی کتاب "راستی مزدیسنان" و هیربند دارابجی منشی "تعلیم زرتشت" و دستور ایدلجی سهرابجی سنجانا "معجزات زرتشت" را تدوین و طبع نمودند.

در سال ۱۸۴۱ دستور منوچهرجی ایدلجی جا ماسب آسا مباحث دینی خویش را تحت عنوان "نیرنگهای قلمکش" و دستور اسفندیارجی فرامجی رابادی نخستین مترجم اوستا پهلوی و ندیداد وینسا "حدیث گمراهان" را منتشر ساختند و از ژوئیه ۱۸۴۲ مجله ماهانه بنام "رهنمای دین زرتشتی" بسردبیری و دبیری نورو جی فرامجی و دستور ایدلجی سهرابجی سنجانا در دو بخش شروع به انتشار نهاد. بخشی در شرح حقایق آئین مزدیسنا و بخش دیگر در انتقاد از دین نصاری و نقایص آن.

دکتر ویلسن پیشوای مسیحیان و سردسته مخالفین دین در ژانویه ۱۸۴۴ کتایی^۷ برخلاف عقاید پارسیان منتشر ساخت که در جراید گجراتی و مجله راهنمای زرتشتی برخلاف مندرجات آن قلمفرسائی شد.

در ۳۱ اوت ۱۸۵۶ جوان دیگر پارسی دین عیسوی پذیرفت. در این موقع نیز پارسیان چندین رساله برخلاف دین عیسوی و توضیح حقایق آئین خود برای اطلاع همدینان بی اطلاع خویش نگاشتند.

چنانکه دیده میشود پیشامدها و مباحثات مذکور بدون نتیجه نبوده است و بهترین ثمره آن واداشتن پارسیان بکسب اطلاع و تحصیل فرهنگ دینی خود و ایجاد انجمن پژوهش دینی و کوشش در رفع اختلافات مذهبی و تعصبات و عقاید بیجا بوده است .

روانشاد خورشیدجی رستم جی کا ما استاد اوستا و پهلوی که مورد ستایش بینهایت خاورشناسان مغرب واقع گردیده در ۳۰ مارس ۱۸۶۴ برابر روز آذرماه آبان ۱۲۳۳ یزدگردی انجمن پژوهش دینی زادربمبئی بنیاد نهاد . اعضای اولیه آن عبارت بودند از شاگردان خودش و دستوران و موبدان معروف دین . دستور پشوتن بهرامجی سنجانا - دستور ایرج جی سهرابجی مهرجی رانا - دستور جاماسبجی منوچهرجی جاماسب آسا - آقای خورشیدجی رستم جی کا ما - دستور داراب پشوتن سنجانا - آقای منوچهرجی پستن جی خرگات بترتیب از سرنشینان اولیه انجمن بودند . این انجمن تاکنون بفعالیت مشغول و مصدر خدمات بسیار مهمی نسبت بجماعت زرتشتیان بوده است .

خورشیدجی کا ما بانی انجمن در سال ۱۲۳۶ یزدگردی مسئله تقویم و اصلاح آنرا چنانکه دیدیم مشاجره سختی بین پارسیان براه انداخته بسود در ۲۴ نشست مورد مطرح قرار داد . چون همه وقت انجمن در پیرامون موضوع نامبرده بآخر میرسید بالاخره کمیته مخصوصی بنام کمیته فصلی معین شد تا در اطراف آن تحقیقات لازمه بعمل آورده گزارشات خود را بجماعت بدهد . این کمیته پس از چندین سال نتایج مذاکرات خود را انتشار داد و پیشنهاد نمود که روز نوروز جمشیدی برابر ۲۱ مارس را بایستی اول سال قرارداد و در ضمن ماه دی را باید ماه اول سال محسوب نمود . در سال ۱۲۴۲ یزدگردی خاورشناس معروف مغرب زمین مرداتمن در مقاله خود با دلایل و براهین با ثبات رسانید که زرتشتیان در دوره ساسانیان در هر چهار سال یکبار کبیسه میکردند . خورشیدجی کا ما نیز صاحب همین عقیده بود .

در جلسات انجمن پژوهش دینی در سال ۱۲۶۵ یزدگردی چندین خطابه که بطور مستقیم یا غیرمستقیم در مورد تقویم و کبیسه صحبت مینمود خوانده شد . سخنرانان خطابه‌های نامبرده را نام خورشیدجی کا ما - هیربد مهرجی بهائی مدن - هیربد جمشیدجی دادا بهائی نادرشاه - هیربد شهریارجی با روچا و منوچهر پستن جی خرگات میباشند .

باز در سال ۱۲۶۷ آقای خورشیدجی کا ما و هیربد شهریارجی با روچا در نشست انجمن مسئله تقویم و کبیسه را مورد مذاکره قرار دادند .

بنا بگواهی نامه هفتگی " راست گفتار " مورخه ۲۹ مارس ۱۹۰۸ پارسیان روشن فکر روز نوروز جمشیدی سال ۱۲۷۷ یزدگردی را اول سال و هر مزد و فروردین ماه بشمار آوردند و ۲۰ مارس که آخر سال ۱۲۷۶ یزدگردی باشد او را دروزو کبیسه خوانده و مراسم مذهبی آنها بجا آورده و تقویم فصلی یادینی را شروع کردند و هر چهار سال را بعد از این یکروز کبیسه حساب مینمایند .

موضوع اصلاح تقویم دوباره توجه جماعت پارسی را بخود متوجه ساخت و در سال ۱۲۷۹ پس از دو جلسه مذاکرات در مجمع عمومی حل موضوع را محول بکمیتسه مخصوصی ساخت که اصلاح تقویم را عملی نمایند . سه سال بعدتر تقویم فصلی عملی گردید و مراسم پنجه و راه را در آخر سال و قبل از نوروز جمشیدی بعمل آوردند .

اختلافات و مشاجرات و کینه و دودستگی که مسئله تقویم بین پارسیان تولید نموده بود در سال ۱۲۵۲ یزدگردی از بین رفت و دوستی و یگانگی جای آنها گرفت . بدین طریق که گروه موبدان دسته بگریا پیرو تقویم شاهنشاهی بعلمت اختلاف نظر بادستور سنجانان از آتش و رهرام وادیا در بمبئی خارج شده و بآتش و رهرام دادی شیت که مال گروه قدیمی هاست پناه برده و در آنجا مشغول تعمیر مراسم دینی خود گردیدند امنای آتش و رهرام قدیمی ها کمال محبت را در حق آنها مرعی داشتند تا آنکه پس از مدتی شاهنشاهی ها آتش و رهرام دیگری بنام آتش و رهرام انجمن در بمبئی تقدیس نمودند . همچنین در سال ۱۲۸۵ یزدگردی بزرگان گروه قدیمی دستور کیخسرو جا ما سب آسانا را که شاهنشاهی بود بدستوری آتش و رهرام خود در بمبئی بنام بنا جی برگزیدند .

روانشاد دینشاه ایرانی سلیس تر رئیس انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در سال ۱۲۹۴ یزدگردی از کلیه دانشمندان و موبدان پارسی در مورد تقویم فصلی سؤال نمود و همگی با دلایل و براهین متین پاسخ دادند که پیروی تقویم فصلی طبق قانون دین میباشد .

پاسخهای نامبرده در سالهای چاپ و منتشر گردید و در نوروز جمشیدی سال ۱۲۹۵ جماعت زرتشتیان ایرانی مقیم بمبئی در مجمع عمومی با اتفاق آراء برای اتخاذ تقویم فصلی رای دادند و از آن سال زرتشتیان ایرانی تقویم فصلی را معمول داشتند . انجمن زرتشتیان تهران نیز در همان سال به رهبری ارباب کیخسرو شاهرخ تقویم فصلی را بکار بردند .

پیش از پایان کلام خلاصه داستان دیگری که چگونه مشاجرات تقویم بین پارسیان باعث سقوط و اضمحلال خاندان نواب بروج گردید از قول دکتر حیوانجی

مدی در ژورنال آسیائی بمبئی مورخه ۱۵ مارس ۱۹۰۷ برای اطلاع همدینان در اینجا درج مینمائیم .

حقیقت داستان را سیدعباسعلی منشی مخصوص خود نوابتحت عنوان قصه مودودخان بهادر برای مابیدگار گذاشته و در سال ۱۱۹۳ هجری بربان اردو تالیف گشته .

دهنجیشاه منجیشاه سردسته گروه قدیمیان از نوابامارت نشین بسروج خواهش میکند که در اختلاف موجوده تقویم بین پارسیان قضاوت کرده رای خود را صادر سازد .

نواب مودودخان فرزند میرزا احمدبیک بقاضی خود امر بتحقیق موضوع دادقاضی نیز سردسته شاهنشاهیها را خواسته وبدون مراجعه بدلائل قدیمیها قول او را مقرون بحقیقت دانسته بخدمت نواب عرض مینماید . نواب نیز براستی تقویم شاهنشاهی رای داد .

دهنجیشاه از این امر آزرده خاطر و در پی فرصت انتقام میگشت . اتفاقاً نواب از کالای وارده او گمرک و عوارض گزاف مطالبه مینماید . بنابر این دهنجیشاه بمقامات مربوطه انگلیسی بندر سورت که از سال ۱۷۵۹ میلادی متصرف شده بودند مراجعه وبآنان خاطر نشان میسازد که شهر بسروج از قدیم جزو علاقه سورت بود وعواید گمرکی آن سالیانه در حدود صد هزار روپیه میباشد ونواب در طی چهل سال گذشته هیچ نپرداخته است لذا رئیس اداره بازرگانی هند شرقی موازی چهار میلیون روپیه را از نواب بابت عواید گمرکی مطالبه مینماید و چون نامبرده از پرداخت آن سرباز میزند پادگان سورت با هفتصد نفر از سربازان هندی بعزم پیکار بانواب از راه دریا عازم بسروج میگردد . فرمانده هندی پادگان سورت ودوست نواب اوراقبلا " از حرکت قشون مطلع میسازد . نواب بسروج با کمک سربازان مهاراجه باروده ، نواب کمبایت ، راجه را جیپله وسلطان دهلکه نیروی انگلیسیها را در میدان پیکار شکست میدهد .

مقامات انگلیسی بمبئی پس از تئبیه فرمانده پادگان سورت بانواب بسروج ازدراستی درآمده و او را بعنوان مهمان خود به بمبئی دعوت وباشکوه وجلال تام از او استقبال و پذیرائی بعمل می آورند و در ضمن در مورد مطالبه چهار میلیون روپیه آنرا بچهار صد هزار روپیه صلح مینمایند مشروط بر اینکه نواب آنرا در دو سال وشش قسط بپردازد .

چون موقع پرداخت قسط اول منقضی میشود پادگان سورت ناگهان بسروج حمله میکنند . در این گیرودار فرمانده نیروی انگلیسی مقتول ولی شهر بسروج در ۱۸ نوامبر ۱۷۷۲ بتصرف آنها درمیآید .

اطلاع یک خبر دیگر نیز خالی از اهمیت نیست. در سال ۱۸۷۳ میلادی یک دختر پارسی طبق قانون عیسوی بایکنفر جوان نصاری ازدواج کرد. در طی ۴۵ سال زندگی با شوهر، پیرو دین زرتشتی و مراسم دینی را مرتباً " بجای میآورد. قبل از وفات در سال ۱۹۱۷ میلادی بپدر و مادر خود وصیت کرد که جنازه او را طبق آئین زرتشتی در دخمه بسپارند. والدین جنازه او را بدادگاه میبرند و پس از کسب اجازه از دکتر جیوانجی مدی سکرتری پارسی پنچایت چون خواستند مراسم دینی بعمل آورند دستور داراب سنجانا دستور بزرگ بمبئی ممانعت مینماید و میگوید شخصی که در طی زندگانی همخوابه بایکنفر جد دین بوده خود نیز جد دین است و نباید جنازه او در دخمه سپرده شود لذا آنرا بقبرستان نصاری منتقل مینمایند.

انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی برای استحکام شالوده تقویم دینی از سال ۱۲۹۶ یزدگردی بفعالیت مشغول و با کمک خیرخواهان زرتشتی ایرانی و مهروانجی منوچهرجی کاما ولیدی همابائی پتیت یک درمهر فصلی رادربمبئی مقابل ایستگاه چرچ گیت بنیاد نهاد و مراسم تقدیس آن در نوروز جمشیدی سال ۱۳۰۹ یزدگردی پایان و درمهرباشکوه و جلال تمام گشایش یافت.

مانکجی و انجمن زرتشتیان

کرمان در ۹۴ سال پیش

روانشاد مانکجی ها تریا پس از اقامت و گردش در ایران و انتظام امور زرتشتیان و دادخواهی از مرکز سلطنت و رفع بعضی از محرومیتها برای دادن گزار فعالیت خود بانجمن پارسیان بمبئی به هندوستان مراجعت و پس از سخنرانیهای چند بین بزرگان زرتشتی و آشنا ساختن آنان با وضع اسفناک بهدینان ایران و لزوم حمایت و کمک فوری دوباره از راه بندرعباس و کرمان بتهران مراجعت نمود. صاحب تاریخ کرمان که نام مولف مجهول مانده در مورد ورود او بآن دیار مینویسد " مجمل صاحب مزبور (مانکجی) در سنه ۱۲۸۲ هجری (۱۲۳۵ ی) از بندر معمره بمبئی بصوب کرمان عزیمت کرده با کشتی وارد بندرعباس گردیدند و قریب یکماه در بندرعباس توقف نموده از راه بلوک رودبار و جیرفت و بم و راهان و اردشهر وارد کرمان شدند و نیز حضرات زرتشتی مذهب ساکن کرمان از تجار و غیره یک منزل دو منزل استقبال کردند. وکیل الملک حکمران کرمان، دولاب سهرابخان

را که دو بیست گام خارج شهر سمت شمال شرقی بود منزل بجهت صاحب تعیین فرمودند و همه اعزه و اکابر کرمان دیدن از صاحب نمودند و کمال احترام را داشتند و نیز صاحب از آقای حاجی سید جواد و حاجی محمد کریم خان دیدن نمودند و وکیل الملک آنچه لازم تعارف و تشریفات بود نسبت بمصاحب نمود و نیز صاحب بجهت همه اکابر و اشراف کرمان سوغاتی فرستادند. مکث صاحب سه ماه در کرمان شد و از کرمان ۱۲ بچه از طایفه زرتشتی بجهت تحصیل علوم همراه برداشته روانه یزد شدند.

روانشاد مانگی صاحب در روز دبی آذر و خرداد ماه ۱۲۳۵ یزدگردی زرتشتیان شهر و اعضای پنچایت (انجمن) را بدولاب سهرابخان دعوت نمود و جلسه خصوصی تشکیل داده در مورد امور زرتشتیان و وظایف همگان صحبت داشت. مذاکرات این جلسه و جلسات بعد در دفتر ثبت و در بنگاه خاورشناسی خورشید جی کاما بمبئی بشماره HP (ms) 213 محفوظ است. مطالب زیر با کمی تغییر و تبدیل از آنجا اقتباس و برای اطلاع بهدینان در اینجا درج میشود. مانگی صاحب در جلسه نامبرده چنین اظهار داشت:

" میدانید بابا که در هر ملتی رسم است ریش سفیدی و بزرگتری داشته باشد که سرپرستی طایفه بکند بزرگتری و دانشمندی لازم است. نه آنکه امر بجهت خود پسندی آن شخص باشد بلکه برای خدمت جماعت محل خود است چنانکه چوپان برای نگهداری گوسفندان مقرر میشود. گفته شده است که ما دو چشم داریم، دو گوش، دو دست و دو پا و هر کدام بکار مخصوصی مشغول و زحمت میکشند و شکم بزرگ است و میخورد اگر چشم و گوش و هوش و فهم و زبان و دست و پا رشک ببرند که چرا ما کار کنیم و شکم بخورد و دست از کار بکشند آنوقت خودشان بی قوت میشوند زیرا شکم نمیخورد تا بآنها نیرو برساند. بنابراین بر افراد طایفه واجب است که بزرگتر خود را محترم بدانند و برای اندکی ناراحتی یا ضرر زبان بنا سزا نگشایند و اگر رنجش و کدورتی در میان آید ندیده انگارند و صبر و حوصله بخرج دهند. و همچنین بر بزرگان واجب است که برای فقیری وضعیفی و زعیمی و شالبافی از صد تومان خود صرف نظر کنند و نگذارند ضرر بآنها وارد شود و خسارت را بر آن بینوایان رواندارند. زیرا یک صد تومان آن بزرگ با یک دینار آن فقیر برابر است. اما بزرگان نیز نباید دستی و بی سبب بخود ضرر بزنند بلکه اگر از جد دینی بدردمندی صدمه وارد آید آنرا رفع کنند و نگذارند جد دین به بینوا و ضعیف فشار وارد آورد. ناتوان را دستگیری کنند و در راه ترقی دین بکوشند که باعث خشنودی خدا و پیغمبر باشد در هر جماعتی پنچایت و انجمنی هست اعضای پنچایت باید اول این فکرها را بکنند و اگر قوت انجام این کارها را در خود می بینند عضو پنچایت گردند و پای در عمل خیر بگذارند که در خدمت پادشاه و میا

خلق عالم نامشان باقی بماند و تحصیل آخرت بشود . نام همه اعضای پنچایت یابزرگان در دفتر نوشته نمیشود بلکه نام کسانی نوشته میشود که زیادتیر برای جماعت زحمت کشیده و از کیسه خود خرج کلی و بیشتر نموده و در راه دین عقیده درست داشته و بی ریا و از ته دل برای گروه کوشش نمایند .

همان کسرت دهسال پیش که اینجا آدم و پنچایت تشکیل یافت و شما برادران عضو آن گشتید بسیار ممنونم که بدرستی و راستی امورات وقفی و کارهای دینی و گهنبار و غیره را هر یک بجای خود بانجام رسانیدید و بسیار ممنونم نه اینکه زبانی میگویم بلکه در دفتر پنچایت بمبئی نام شما برادران را نوشته و خرجهای را که کرده و زحمتهائی را که کشیده اید نوشته اند . حاصل دنیا هم همین است که اسم شخص به نیکوئی بلند و تحصیل آخرت شود . اگر صدهزار تومان از شخص باقی بماند حاصلی ندارد بجز همین نام نیکو که در میان خلایق برده شود . خداوند عالم را سپاس گوئید که این سعادت را بشما داده است حال چون اتفاق آلهی شد که باز هم دیگر را دیدیم خدا را شکر میگویم و از زحمتهائی که دادم مرا خواهید بخشید .

عرض اولم در این مجلس اینست که از ۱۲ نفر اعضای پنچایت ۷ نفر باقیمانده اید حالا زحمت افزا میشود که پنج نفر دیگر شخص معقول و درست دیگر را با خود هم دست نمایند که باز ۱۲ نفر بشوید . شما برادران بترتیب ذیل ۷ نفر میباشید :

- ۱- دستور جهانگیر مرحوم دستور رستم ۲- ملا بهروز ملا اسکندر ۳- ملا گشتاسب دینیار ۴- ملا اورمزدیار خسرو ۵- ملا دینیار اورمزدیار ۶- ملا ظهرا بگشتاسب ۷- استاد آذرباد اورمزدیار .

الحال اینجانب پنجنفر دیگر را بدین ترتیب معین مینمایم که باشما برادران هم دست شوند . ۱- ملا خسرو مرحوم فولاد ۲- ملا رشید شهریاری مهریان شهریاری ۳- ملا بهمن جمشید ۴- استاد سهراب خداداد بهمن ۵- ملا خداداد خسرو صندل و از شما برادران پنچایت توقع دارم کسانی را که نام بردم با خود عضو پنچایت سازید و ایشان هم این زحمت را قبول نمایند .

" عرض دیگر اینکه دستور جهانگیر را سر نشین پنچایت قرار دهید و ملا گشتاسب دینیار که تا حالا زحمت تحویل داری کشیده همینطور بآن کار برقرار باشد و یک نفر منشی که همه مراسلات و اسناد را بنویسد لازم است و این زحمت را تا بحال ملا بهروز اسکندر کشیده و بهتر است آینده هم با او باشد . عرض دیگر اینکه سالی شصت تومان برای مصارف مدارس کرمان معین شده و چیزی بر آن

نمیتوان اضافه کرد . بنا براین دومدرسه درشهریکی پای آتش ورهرا م معلم آن هم دستور رستم ولد دستور جهانگیر باشد با سالی ۲۴ تومان موجب و دیگری در محله پرمون و ملاشاهرخ پسر ملا اسکندر معلم آنجا باشد و او هم سالی ۲۴ تومان موجب بگیرد و یک مدرسه هم در قنات غسان پای آتش آدریان آنجا موبد جهانگیر موبد مرزبان با سالی ۱۲ تومان موجب بمعلمی آنجا برقرار شود . (ملاشاهرخ و ملا بهروز پسران ملا اسکندر بترتیب پدر و عموی روانشاد ارباب کیخسرو شاهرخ بزرگ و سرور و نماینده جماعت در مجلس شورای ملی و رئیس انجمن زرتشتیان تهران میباشند) .

عرض دیگر اینکه ده دوازده نفر بچه بینوایا توانگر راهمراه من کنید تا بتهران برده و سه سال در آنجا درس بخوانند و عالم شوند و بعد هر کار خود میخواهند بکنند و اگر هم میخواهند معلمی بکنند من بآنها موجب میدهم . مطلب دیگر راجع بسدره پوشیدن است . شما برادران پنچایت و موبدان قسول داده بودید که سدره بپوشید حالا می بینم بسیاری بقول خود رفتار نمیکنید خوبست بین خود قراری بگذارید و اگر کسی بعد از این بی سدره و کشتی باشد اورا تنبیه نمائید .

پائین گزارش امضای اشخاص زیر ثبت شده دستور جهانگیر ابن اشویه روان دستور رستم ، بهروز اسکندر ، گشتاسب دینیار ، شهریار ، اورمزدیار خسرو نامدار آذرباد اورمزدیار - خسرو فولاد رشید مهربان - دهموبد رستم مهربان ، کریمداد دینیار - بهروز اورمزدیار خسرو ، محراب برخوردار بیژن - داراب ولد خدا داد بهمین - خسرو مهربان ظهرا ب خدا داد - جمشید ابن دستور جهانگیر موبد رستم جهانگیر - مرزبان ظهرا بارد شیر رشید - رشید جهانبخش .

در جلسه روز خورشید ایزد و تیر ماه ۱۲۳۵ یزدگردی در پای آتش ورهرا م کرمان مانگی صاحب در ضمن صحبت اظهار داشت . " میخواهم چند نفر بچه ها را با خود بتهران ببرم که در آنجا درس بخوانند و عالم دانا شوند ولی مادر و پدر ایشان مانع میشوند . اکابران میدانند که پریشانی جماعت همه بجهت نادانی است اینست که وسایلی فراهم کرده اند که بچه ها در تهران درس بخوانند و خودتان هم در اینجا اقرار نموده اید که همه بدبختیها بواسطه نادانی است . حالا من مسئولیت را از گردن خود دور کردم . اگر کسی بچه ها نفرستند که درس بخوانند شما شغل الذمه هستید در یزد قرار گذاشتیم که گهنبار نانی یکقران و گهنبار چاشنی دوقران بدهند که برای راه خیر خرج شود . شما هم در اینجا در میان خود چنین قراری بگذارید و این پول را جمع کرده برای کار جماعتی خرج

کنید . پول گهنبار برای خیر است هرکس گهنبار خواند پول زیادی گهنبار را باید به پنچایت بدهد که در راه خیر خرج کند و هرکس ندهد پنچایت حق وصولی آنرا داشته باشد و هرکس داماد میشود یکقران و عروس هم نیم قران بدهد بصندوق پنچایت و شما دورهم بنشینید و هرچه خیر جماعت است بکنید .
اگر توانگران ونیم توانگران این دوره جماعت نصف ده ها هزار تومان هزینه عروسی و دامادی خود را بصندوق انجمن اهدا میکردند تا بمصرف کمک به بینوایان یا کارهای اجتماعی مهم دیگر گروه بشود ارزش مقام جماعت از این بیشتر میگشت .

بازیکهفته بعد درجلسه روز روشن ایزد و تیرماه دریای آتش ورهـرام کرمان مانکجی صاحب اظهار داشت : " برای بهدینان کرمان چندکار لازم است که بانجام برسد . از آنجمله است تعیین دونفر سالار مردودونفر نسا سالار زن و ۱۶ نفر گهن پیچ ویکنفر آتش سوزکه سالیانه مواجب بگیرند و هر وقت اتفاق افتاد دیگر عذر نیاورند . سواى این بین زرتشتیان کرمان فقیروبی بضاعت وشل وکور بسیارند که بنان روزانه خود محتاجند باید بآنها کمک شود . خوبست امروز هرکس بقدر توانائی خود کمک بنماید تا از جوه گردآوری شده املاکی خریده و منافع آن بمصارف مذکور دربالا برسد و تتمه آن نسیس آب و آتش ضعیفان و بینوایان جماعت گردد . "

در آن مجلس طبق صورت ذیل اعانه جمع آوری شد :

گشتاسب دینیار ۱۰۰ ریال موبد رستم دستور جهانگیر ۲۰ ریال بهمن جمشید ۲۰ ریال خسرو فولاد اسفندیار ۱۵ ریال کیخسرو نامدار داراب ۸۰ ریال بهمن رستم فولاد رستم فرود ۵۰ ریال دینیار اورمزدیار ۳۰۰ ریال موبد جهانبخش موبد خدا بخش ۳۰ ریال جمشید دستور جهانگیر ۲۰ ریال موبد خدا بخش بهمن ۱۰ ریال خداداد داراب ۱۰ ریال خداداد خسرو صدله ۲۵ ریال کیخسرو آبادان ۵ ریال دینیار بهرام ۵ ریال جهانگیر رستم جمشید ۲۵ ریال خسرو و مهر و فریدون ولدان جمشید کیخسرو ۱۰۰ ریال دستور اسفندیار جمشید ۵ ریال ولدان استاد برخوردار ۱۰ ریال دهموبد رستم مهربان ۱۰ ریال رستم دهموبد سیاوخش ۱۰ ریال اسفندیار سیاوخش قاصد ۵ ریال ظهراب رشید ۵ ریال بهروز اورمزدیار خسرو ۲۰ ریال مهربان رشید ۳۰ ریال رستم بهرام رشید ۱۰۰ ریال بهرام فریدون ۵۰ ریال شهریار خدا بخش ۲۵ ریال اسفندیار فولاد ۲۰ ریال اورمزدیار خسرو ۱۰ ریال مسافر مانکجی لیمجی ۱۰۰ ریال بهروز اسکندر ۱۰ ریال مرزبان ظهراب ۱۰ ریال رشید مهربان شهریار ۱۰۰ ریال رستم رشید شهریار

۲۰ ریال گشتاسب مهربان شهریار ۵۰ ریال مهربان رستم داراب ۷/۵ ریال
 بهمن نامدار ۱۰ ریال کریمداد دینیار ۵ ریال شاهجهان مهربان ۱۰ ریال
 نوذر خداداد ۲۰ ریال موبد نوشیروان مرزبان ۵ ریال اردشیر خداداد دهم^{سد}
 ۵ ریال رشید کیخسرو نوشیروان ۲۰ ریال

جندیشاپور (گندشاپور)

شاپور اول بنیادگزار جندیشاپور - بازداشتگاه اسیران
 رومی و پناهگاه دانشمندان یونان - دانشگاه بزرگ ایران
 سهم نستوریان و هندوان و یونانیان در پیشرفت دانشگاه -
 برزویه طبیب بیمارستان جندیشاپور آبشخور بیمارستان
 بغداد و قلمرو سلطنت اسلامی است - دانشگاه جندیشاپور
 طب اسلامی را از سرچشمه خویش سیراب ساخت .

دردوران اولیه تاریخ گروهی از مردم سامی نژاد ساکن شبه جزیره عربستان
 بدیار شام و عراق مهاجرت و آنجا را نشیمن خویش قرار دادند . پس از تسلط اسکندر
 بر آن سرزمین تحولی در فکر و روحیه آن مردم ایجاد و فکر و روحا " یونانی و
 پیرو فرهنگ یونانی گردیدند . ولی سایر باشندگان آندیار فرهنگ باستانی
 خویش را دنبال مینمودند . گروهی که یونانی شدند بعدها بنام نستوری معرو^ف
 گشتند و اینک جمعی از آنها در جنوب هندوستان نیز ساکن میباشند .

با اضمحلال سلسله سلوکیددیاری سامیهای نامبرده بچندین ملوک الطوائف
 کوچک تقسیم گردید . شهرها یکی از آنهاست و سلوکوس نیکاتر در حدود سال ۳۰۴
 پیش از میلاد احداث کرد . میگویند نخستین مردمی که در این بخش جهان بدین
 نصاری درآمدند مردم نامبرده میباشند . شهرها بواسطه موقعیت جغرافیائیش
 که در شاهراه تجاری ایران و روم و مصر و یونان قرار داشت اهمیت زیادی کسب
 کرد و ثروت و مکننت زیاد بدان شهر و مردمش روی آورد . ترسایان این شهر برای
 فهم کتب دینی خود که بیونانی بود بتحصیل آن زبان مجبور گشتند و بتدریج
 در علوم و فلسفه یونانی سرآمد شدند ، علمی که اصل و سرچشمه آن از کتب^{هنر}
 کتابخانه هخامنشی بود که بفرمان اسکندر بیونانی ترجمه و آتش زدند تا فر
 ایرانی را بنام فرهنگ یونانی بدنیا عرضه دارند .

پس از درگذشت شاپور اول ساسانی، صلح و آرامش تا سالیان متمادی بین ایران و روم برقرار گشت و بازار بازرگانی بازرواج یافت. فرهنگ و علم بار دیگر بنموورش طبیعی خود پرداخت و آمدوشد مردم بکشور یکدیگر آغاز و فرهنگ یونان با ایران رسید و باز در قرنهای بعد از راه ایران با اروپا رفت. در این عصرها تحت پرچم روم قرار داشت. با شکست دولت روم از شاپور دوم نصیبین با ایران واگذار شد و در قلمرو روم باقیماند. فردوسی گوید:

چنین داد پاسخ گرانمایه شاه	که خواهی که یکسرببخشم گناه
زدینارومی بسالی سه بار	همی باژ باید دوره صد هزار
دگر آنکه باشد نصیبین مرا	چو خواهی که کوتاه شود کیمن مرا
بزانوش گفتا که ایران تراست	نصیبین و دشت دلیران تراست

با واگذاری نصیبین با ایران بسیاری از دانشمندان و الهیون و بازرگانان نصرانی آنجا برها مهاجرت کردند و در آن شهردانشگاه ایرانی را ایجاد و بتدریس الهیات در درجه اول و طب در درجه دوم پرداختند. استادان دانشگاهها بزبان یونانی ماهر و با داشتن بسیاری از نسخ خطی فلسفه طب و الهیات در تعلیم طب بقراط و جالینوس در دانشگاه بکوشیدند و از تعصبات مذهبی علوم بابلی و غیر یونانی را ناچیز و حقیر دانسته تعلیم یا تعلم آنها جایز نمیدانستند. بنابراین در آن زمان دانشگاهها بدون رقیب سنت و فرهنگ و طب یونانی را در دنیا مشهور ساخت.

چند سال بعد از ایجاد دانشگاه، نستوریوس اسقف قسطنطنیه که عقاید و نظریاتش با عقاید و نظریات کلیسای روم وفق نمیداد از طرف انجمن ترسایان از کرسی خود مخلوع گشت. مردم رها و دانشگاه آن بطرفداری اوقیام نمودند و نستوری نام یافتند. دانشگاه مرکز فعالیت آنها گشت و عقاید و تعلیمات نستوریوس تدریس میگشت. پاپ با صدور فرمانی مراد و رابطه ترسایان جهان را با آنها قطع نمود و امپراطور زنو Zeno با تاسی با و در سال ۴۸۹ میلادی دانشگاه و مرکز فعالیت آنها را تعطیل ساخت.

با تعطیل دانشگاه رها الهیون و فیلسوفان آن شهر به نصیبین واقع در مرز ایران و پزشکان بجنندی‌شاپور واقع در خوزستان مهاجرت نمودند. چه آن شهر در گذشته تا سالیان دراز محل نشیمن اسقف نستوریان و مرکز علم و دانشگاه بود. شاهنشاه ایران نسبت بمهاجرین کمال محبت را نشان میداد، بخصوص از مهاجرینی

که از سلطان روم رنجش خاطر داشتند دلجوئی بعمل میآورد . قباد پسر انوشیروان با کمک گروه نستوریان از جنگال اسارت هونها فرار و پادشاهی خود را دوباره بدست آورده بود لذا دانشمندان رها را طرف توجه و مهربانی خویش قرار میداد .

محیط جندیشاپور با محیط رها اختلاف کلی داشت . محیط رها کاملاً یونانی و بیگانگان را در آنجا نفوذی نه برعکس در جندیشاپور اختلاف نژاد و ملیت وجود نداشت و گروههای مختلف چون روح و ریحان با هم زندگی و در تحقیقات و تتبعات علمی میکوشیدند .

جندیشاپور شهریست باستانی و بنام جنتاشاپیرتا مراد باغ زیبا معروف بوده شاپور اول پس از شکست امپراطور روم آنرا دوباره آباد ساخت و اسیران رومی و یونانی را در آنجا جای داد .
در شاهنامه آمده :

یکی شارسان نام شاپور کرد
همی برد یکسال از آن شهر رنج
یکی شارسان کرد آباد بوم
درخوزیان دارد آن بوم و بر
شاپور دوم چون بتخت سلطنت نشست در آبادانی و توسعه جندیشاپور اقدام نمود و آنرا پایتخت خویش قرار داد و بواسطه التفات شاهنشاهی دومین شهر بزرگ ایران و مرکز مهم ساختن عطریات و نساجی گشت . ایجاد دانشگاه نیز با و نسبت داده میشود . مانی نقاش در این شهر محکوم باعدام شد و نعش او بـ
دروازه شهر نزدیک دانشگاه بیاویختند و بدروازه مانی معروف گشت . در شاهنامه آمده :

چنین گفت کاین مرد صورت پرست
چه آشوبگیتی سراسر بدوست
همان چرمش آکنده باید بگاہ
بیاویختن از در شارسان
نگنجد همی در سرای نشست
بباید کشیدن سراپاش پوست
بدان تانجوید کس این پایگا
دگر پیش دیوار بیمارسان

شاپور پس از ازدواج با دختر رومی در رومی ساختن محیط جندیشاپور بکوشید . طب بقراط نخستین بار در این شهر بوسیله پزشکان یونانی که با اتفاق او آمده بودند تدریس میگشت شاپور شهر را " وهازاندوشاپور " مراد شاپور بهتر از انطاکیه نام نهاد که بعدها به گندشاپور مشهور گشت و اعراب آنرا جندیشاپور خواندند . بقول فردوسی :

باهواز کرد آن سوم شارسا ن
کنام اسیرانش کردند نام
بدواندرون کاخ وبیمارسان
اسیراندر او یافتی خوابوگا
بقول الکودیحتمل ترسایان نستوری در اداره دانشگاه دست داشته‌اند
واستادان محلی جای خود را با استادان یونانی سپرده باشند . بقول ابن
ابی اصیبه صاحب طبقات الاطباء رئیس دانشگاه تئودور نام داشت وبسیار
طرف توجه شاهنشاه واقع چنانکه کلیسیای مخصوصی برایش ساخته شد . بقول
صاحب الفهرست نخستین کتب ایرانی که در دوره اسلامی بعبی ترجمه گشت
کتابی است که تئودور در طب نوشته است .

بقول الکود تدریس در دانشگاه در درجه اول بزبان سریانی بود و بعد
ایرانی و عرب و با حتمال قوی سیستم طب ایرانی با تفاق طب یونانی و هندی
تدریس میگشت ، چنانکه از تاریخ سیاسی کشور برمیآید ترقی زرتشتیگری
پیشرفت فلسفه یونانی را مانع و یحتمل پیشرفت طب یونانی را نیز در ایران
عقیم گذارده باشد .

اما محیط کاملاً خالی از هرگونه تعصبات ملی یا نژادی یا مذهبی جندی‌شاپور
راه پیشرفت سیستم مختلفه فرهنگی را باید آزاد گذارده باشد .
بقول القفطی صاحب تاریخ الحکماء دانشگاه سیستم مخصوصی از خود پدید
آورده بود که گلچینی بود از سیستم مختلفه عصر . مینویسد :

" پیشرفت شایان توجهی در راه علم نمودند و در معالجه امراض روش نوینی
که با داروشناسی مطابقت میکرد پدید آوردند و درمان شناسی آنها برتر و بهتر
از درمانشناسی یونانی و هندی بود طبیبان جندی‌شاپور با تجربیات و تتبعات
خود در تکامل طب بکوشیدند . آئین نامه طبی را کاملتر ساختند و پژوهشات و
نتایج حاصله از تجربیات خود را ثبت میرسانیدند . "

ورود مهاجرین رها بجندی‌شاپور بنفوذ یونانی دانشگاه تقویت بخشید و
باز استقبال از تبعیدشدگان دانشمند یونانی در سال ۵۹۹ میلادی هنگام تعطیل
مکتب نو افلاطونی . نفوذ نامبرده قویتر گشت . نوشیروان پادشاهی بود سخت
دادگر ، بیطرف و صاحب وسعت مشرب . در توسعه جندی‌شاپور و ترقی تجاری و صنایع
آن بکوشید .

هرچند ایجاد دانشگاه از او نیست لیکن نجوم و ستاره‌شناسی را مشوق بود .
بقول الکود صاحب تاریخ پزشکی ایران ، بفرمان او کتابی درسی جلد در انواع
واقسام زهرها و خواص آن تدوین گشت که تا اوایل دوره اسلامی وجود داشته و بعدها
راه نیستی را پیمود . در زمان او کتب بسیاری از یونانی و هندی بپهلوی ترجمه

شده از جمله آنهاست آثار افلاطون ، ارسطو و داستان بیدپای هندی معروف بکلیله ودمنه ، برزویه طبیب دربار برای تحصیل کتاب اخیر و مطالعه در طب هندی به هندوستان رهسپار شد و او تنها پزشکی است از دوره ساسانیان که اطلاعات مختصری از او در دست داریم و آن در دیباچه کلیله ودمنه برای ما بیادگار مانده چنانکه آمده است :

"برزویه مقدم اطبای فارس گوید : پدرم از لشگریان بود و مادرم از گروه موبدان . از فضل و کرم خداوندی نور دیده پدرم مادر بودم و از برادران دیگر عزیزتر و در تعلیم و تربیت من بیشتر دقت کردند . چون به هفت سالگی رسیدم بدبستانم فرستادند و مرا بتحصیل طب ترغیب نمودند چون اندکی از آن علم بیاموختم رغبتم در تحصیلش بیشتر شد . همینکه دانستم بحد کمال رسیده و توانستم در معالجه بیماران بکوشم ب فکر افتادم که از چهار گونه کار که جهانیان در پی آن در تکاپویند کدام را احصار نمایم . جمع مال ، کسب شهرت ، لذت دنیوی یا پاداش خروی ، دیدم دانشمندان پزشکی راستو^{انده} و در کتب طب آمده که پزشک نیکو کسی است که بادل و جان و برای رضای خدا بمعالجه بیماران بپردازد . لذا تصمیم گرفتم آنرا پیروی کنم و دنبال مادیات نروم و مانند بازرگانان گوهر گرانبهای خود را که ارزش جهانی دارد ببهای ناچیز نفروشم . در کتب پیشینیان خواندم طبیبی که برضای خدا در شفای بیماران بکوشد از نعم دنیائی بی بهره نخواهد ماند .

زیرا کشاورزی که در مزرعه خود برای خوراک خویش گندم میکارد گاه نیز که علوفه ستوران است بدست میآورد .

بنابراین معالجه بیماران را وجهه همت خود ساختم و در تندرستی آنها بغایت بکوشیدم و در تخفیف رنج بیماران را که غیر قابل علاج تصور میکردم جد وافی بعمل آوردم . در صورت امکان شخصا " بمعاینه بیماران میرفتم و در غیر آن نسخه مینوشتم و دارو تجویز میکردم و تقاضای مزد نمینمودم چون چندی بگذشت امثال واقران را در مال و جاه برخویش برتر دیدم و دل بدان مایل گشت و نزدیک بود پرت شوم بنفس رجوع کردم و گفتم بین سودوزیان فرق نتوانی کردن چرا چیزی آرزو کنی که رنج آن بیش از لذت آن باشد .

صواب آنست که پیروی کردار نیک را که ستوده پیغمبرانست وجهه همت خود سازی . پس از رنجانیدن جانوران و قتل وزشتیها و کبرونا راستی و دزدی و دروغو بهتان و بدگویی دوری گزیدم از بدان ببریدم و به نیکان پیوستم . سخن کوتاه تن برضای خدا دادم و بقدر توانائی بنیکوکاری گرائیدم با امید اینکه بروزگار

رسم تا آنکه سفرهندوستان پیش آمد برفتم و در آن دیار بجستجو و تحقیقات پرداختم و بوقت بازگشتن کتابهای چندی با خود آوردم و مورد لطف و مهربانی شاهنشاه واقع گردیدم ، "

سیلستر دوسای دانشمند فرانسوی پس از تحقیقات دامنه دار خود در مورد کلیله و دمنه باین نتیجه رسیده است که برزویه در ترجمه کتباسب پنج تا نتر هندی بپهلوی اصول حکایات را موافق با ذوق ایرانی و متناسب با محیط زرتشتی نوشته است . اصل کتاب مشتمل برده باب بوده و شش باب را هنگام تدوین پهلوی بر آن افزوده اند مانند باب ابتداء کلیله و دمنه و باب برزویه طبیب و چهار باب آخری آن .

میگویند موقعیکه برزویه بآموزگاری هرمزفرزند انوشیروان برگزیده شد توجه شاهنشاه بدو معطوف گشت و او را وزیر و طبیب مخصوص خود و " ایران درست پد " ساخت .

برزویه آثاری در طب و حکمت داشت که تا زمان رازی موجود بوده زیرا گفتارهایی از او در کتاب الحاوی آمده است . کتاب حکمت و فلسفه هند که در سال ۱۰۷۰ میلادی از پهلوی بیونانی ترجمه شده منسوب با وست و درموزه بریتانیا کتابیست در مغیبات بنظم فارسی بنشانسی Add. 6591FF122-25 که طبق مندرجاتش بقول الکوود از برزویه میباشد . فورمول هائی که در نوشته یحیی بن سرابی آمده و نام برزویه بلاتین بر آن اطلاق است بظن قوی از اوست . بقول آقای محمدی صاحب فرهنگ ایرانی و تاثیر آن در تمدن اسلام و عرب " توسعه و پیشرفت دانشگاه و بیمارستان جندی‌شاپور در زمان انوشیروان شروع شد و این شهر در تاریخ طب و فرهنگ عمومی جهان اهمیت بسیار دارد زیرا در این مرکز فرهنگی که در زمان خود یگانه بود شمره افکار پزشکان ملت‌های گوناگون از ایرانی و هندی و یونانی و سریانی بهم آمیزش یافته و برای پیشرفت این علم زمینه مساعدی فراهم میساخت . جندی‌شاپور قرن‌ها مشعلدار این علم بود و از این راه خدمت بزرگی بفرهنگ و تمدن جهان انجام داد . "

بقول القفطی صاحب تاریخ الحکما در زمان پادشاهی خسرو و بفرمان او کنفرانس پزشکی بزرگی با شرکت پزشکان ملل مختلفه در جندی‌شاپور منعقد گشت و جبرئیل ملقب با ایران درست پد رئیس بیمارستان ریاست کنفرانس را برعهده داشت .

السوفسطائی و اصحاب او و یوحنا و شاگردانش پرسشها و پاسخهای علمی را ایراد مینمودند و گزارش کامل کنفرانس در دفتری ثبت میگردد .

دانشگاه جندی‌شاپور هنگام حملات اعراب برای آن در اوج ترقی خود بود. نعمان پس از فتح شوش بجندی‌شاپور روی آورد و شهرپس از زردو خورد تسلیم مهاجمین گشت (۶۳۶ م) نعمان آنرا ویران ساخت .

جندی‌شاپور در عهد خویش دسراسر جهان اسلامی مرکز مهم علمی و فرهنگی و بیمارستان آن با پزشکان حاذق و مجرب مجهز بود تا آنکه بانمو مقرر فرمانروا خلافت در بغداد بهترین پزشکان و استادان آنجا بدربار خلیفه احضار گردیدند و کم کم دانشگاه از پزشکان حاذق محقق خالی گردید و بتدریج تعطیل شد . اما شهر بواسطه اهمیت تجاری آن از رونق نیفتاد . ابن حوقل مینویسد در زمان او (۹۷۶ م) جندی‌شاپور دارای استحکامات معتبر و خوار و بار و مزارع زیبا دگندم بود . یعقوب لیث صفار بقول ابن خلکان در این شهر هنگام بسیج و حمله به بغداد بمرض قولنج درگذشت طبیبان اماله را تجویز نمودند اما او مرگ را بر اماله ترجیح داد .

بقول صاحب الفهرست در بیمارستان جندی‌شاپور عده‌ای از طبیبان هندی میزیستند که بتعلیم اصول طب هندی اشتغال داشتند و چندین کتاب از آثار طبی آنها بپهلوی ترجمه گردید که بعدها بعربی برگردانده شد . اثر این آمیزش در طب اسلامی فراوان باقیمانده که از ایران پیش از اسلام بتمدن اسلامی نقل شده است .

بقول صاحب طبقات الاطباء شهرت بیمارستان و مدرسه طب جندی‌شاپور محصلین ملل مجاور را بدانجا میکشاند از آن جمله است الحارث بن کلده الثقفی پزشک نامور عرب

جندی‌شاپور در زمان یاقوت (متوفی ۶۷۲ هـ) عظمت سابق خود را از دست داده بود و بقول او خیابانش شطرنجی بود یعنی هشت خیابان در هشت خیابان متقاطع میشد . قزوینی (۷۴۱ هـ) مینویسد که جندی‌شاپور شهر کوچکی است و محصولات آن نیشکر میباشد . اینک خرابیهای آن بنام شاه آباد باقیست که در حدود ۱۰ کیلومتری شمال غربی شوشتر نزدیک صالح آباد دزفول واقع وزمانی گهواره طبایران بوده .

بقول ابن ابی اصیبعه صاحب طبقات الاطباء آخرین حکم رسمی که از طرف بیمارستان جندی‌شاپور صادر گشت این بود که کلیه داروسازان مفردات و مرکبات خود را بایستی طبق مندرجات قرابادین کبیرتالیف شاهپور بن سهل (۲۵۵ هـ) تهیه نمایند . قرابادین مذکور نخستین کتابی بود که در قلمرو خلافت عربی برسمیت شناخته شد .

الجرجانی صاحب‌ذخیره (۵۱۹ هـ) از داروها و فورمولهائی صحبت میدارد که در بیمارستان جندی‌شاپور معمول بوده . سنت بیمارستان ودانشگاه جندی‌شاپور پس از تعطیل نیز برجا بود . الانصاری صاحب اختیارات بدیعی پی درپی از فورمولهائی که به الخوزی نسبت میدهد صحبت میدارد الخوزی نام شخصی نیست بلکه مراد خوزستان و شهر مهم آن جندی‌شاپور میباشد .

بقول آقای دبستانی در شماره ۵ سال ۲ مجله مهر " شهر جندی‌شاپور از ابتداء فتح عربی بواسطه تسلیم و پذیرفتن گزیتها مصون از تـسـاراج و استرقاق اهالی مانده بیمارستان و مدرسه و موسسات علمی آن شهر شهیرپایدا ماند . در عصر منصور عباسی بواسطه مرض مزمنی که منصور پیدا کرده بود محتاج بطبیبی حاذق شد بواسطه قرب بغداد بجندی‌شاپور مشاوران ایرانیش راهنمائی کردند که پزشک بزرگ رئیس بیمارستان را احضار نماید و بختیشوع رئیس بیمارستان در نتیجه احضار بغداد آمده خلیفه را معالجه کرد و او خانواده اش تا چندپشت جزء اطباء مخصوص دربار بوده و پایه بنای طب عربی را گذاشتند و اولین پرتوی که در طبیعیات و طب و علوم عقلیه بر دربار عباسی تابید از این روزنه بوده است و معلوم است که جندی‌شاپور از شهرهای درجه دوم ایران بوده و دلیلی ندارد بر اینکه یک شهر درجه دوم مزیتهائی بر پایتخت و شهرهای بزرگ دیگر داشته باشد . البته از این گونه موسسات در سایر شهرها هم کمابیش بمناسبت زیادی نفوس و وسعت عمارت بوده که در نتیجه ترکتازی عربها نابود گردید . "

استادان و پزشکان جندی‌شاپور یکی پس از دیگری بدربار خلافت و بغداد احضار میشوند و در آن شهر بزرگ بجلال و کبکبه عادت کرده تحقیقات و پژوهشهای علمی را ترک میگویند . بنا بر این دوران ثبت تجربیات و اکتشافات سپری میگردد . آخرین استاد بزرگی که از جندی‌شاپور برخاست جبرئیل بود از خاندان بختیشوع . این پزشک عالی‌مقام برخلاف نیاگانش که در منجلاب دوز و گلک و توطئه و دسایس دربار و جمع ثروت هنگفت فعالیت مینمودند اوقات خود را صرف تتبعات علمی مینمود . طب اسلامی در دوره خلافت عباسی از منابع و سرچشمه‌های گوناگون سینتراب میگشت و بخش مهم آن طب یونانی بود که بوسیله دانشگاه جندی‌شاپور در دسترس آنها گذاشته شد . بنا بر این گفتاری که عصر خلفای عباسی عصر آغاز ترجمه کتب یونانی است با درستی جور نمیآید زیرا ترجمه سریانی و پهلوی طب یونان قبل از تولد اسلام در دانشگاه جندی‌شاپور موجود بود . بقول ابن ابی اصیبعه صاحب طبقات الاطباء سرگیوس راس العین نخستین کسی است که آثار طبی و فلسفی یونانی را بسریانی ترجمه کرد و الگودا احتمال میدهد که وی برای کسری کارمیکورده و نوشته‌هایش در جندی‌شاپور مورد استفاده بوده .

ابن ابی اصبغه نامهای کسانی که بکار ترجمه و گزارش کتب پرداخته‌اند در آخر فصل نهم طبقات الاطباء برای ما بیادگار گذاشته است. بعضی از خریداران، کتب سریانی را طالب بودند و بعضی عربی. کلیه کار ترجمه کتابها مختلف بزبانهای مختلف بسته بطالبان و صنف خواستاران بود. دانشجویان نصرانی و یهودی جندی شاپور طالب کتب علمی بودند و آنها هم سریانی و لسی مردم بصره و بغداد سریانی نمیدانستند و طالب کتابهای فلسفی و الهیات بودند و برای آنها بعربی ترجمه می‌گشت.

نخستین نامی را که ابن ابی اصبغه بمانمیدهد شیرشوع بن قنبر جندی شاپوری است که کتب یونانی را برای ترجمه سریانی می‌خرید و دیگر صدرا الاسقف، یحتمل تئودور همت خود را صرف تحصیل کتب برای ترجمه مینمود. بسیاری از کتبی را که دانشمندان نصرانی ترجمه نموده‌اند بنام اوست.

میگویند محمد بن عبدالملک الزیات هر ماه دو هزار سکه طلا برای تدوین و ترجمه کتب دانشمندان و مترجمان و کاتبان می‌پرداخت و نویسندگان نامور آثار خود را بنام او مینوشتند.

از آثار آن عهد چنین بنظر میرسد که اطلاع بر چندین زبان بیگانه حتی بین دانشمندان نیز مهم و شگفت‌انگیز بود. جرجیس بن بختیشوع رئیس دانشگاه جندی شاپور چون بدربار المنصور بغداد وارد گشت با خلیفه بعربی و پهلوی صحبت نمود که باعث تعجب او و درباریانش گردید. میگویند دانشمند نصرانی ابویزید حنین بن اسحق العبادی نویسنده و مترجم مشهور و دانشجوی جندی شاپور برای تحصیل زبان عربی و یونانی ببصره و یونان رهسپار گردید، زیسرادر جندی شاپور شهر مهم و مرکز فرهنگ و دانش تحصیل عربی امکان نداشت. بنابراین تحصیل یونانی در بغداد یا خوزستان بسیار مشکلتر میبود. جندی شاپور پناهگاهی بود برای دانشمندان که در مواقع احتیاج بدانجا روی می‌آوردند. بختیشوع سوم و پزشک المتوکل، المستعمم والواثق خلفای عباسی چون غمازی و توطئه دشمنان را مشاهده کرد با اجازه خلیفه ب جندی شاپور برگشت.

جندی شاپور و بیمارستانهای ساسانیان آبشخور کلیه بیمارستانها و بنگاههای خیریه ایست که بعدها در قلمرو کشور اسلامی مانند بغداد، گر بلا، گرگان، شیراز، نیریز، سمرقند و غیره ایجاد گردید. بیمارستانهای بغداد بسرپرستی پزشکان ایرانی اداره میگشت و دانشگاه جندی شاپور تا سالیان دراز کارکنان بنگاههای پزشکی و فرهنگی عربها را تربیت مینمود بنابراین اگر بگوئیم بنگاهها فرهنگی و دانشگاههای دوره ساسانیان برای آبادانی و ترقی بنگاههای تازه

تاسیس اسلامی قربان گردید راه مبالغه نه پیموده ایم . از نوشته وشکا یست اسدبن جانی طبیب عربی نژاد که مردم حتی در دوران کثرت بیماری و مراجعه نمی نمودند دیده میشود که مردم به پزشکان مسلم توجهی نداشتند . چنین مینویسد "اولا" مسلمانم قبل از تحصیل طب بلکه قبل از تولد مردم معتقد بودند که مسلمان پزشک خوبی نیست . اگر بجای نام اسدمراسلیبه ، مرائل ، یوحنا یا بیره که نامهای آرامی و سریانی است موسوم میساختند و بجای کنیت ابوالحارث کنیت ابو عیسی ، ابوزکریا ، یا ابراهیم را که نامهای نصرانی و یهودیست میداشتم و زبانم بجای زبان عربی زبان مردم جندی‌شاپور میبود بیماران برای معالجه پیش من میآمدند .

بقول الکو دواژه فارسی بیمارستان حتی بیرون از مرز خلفای بغداد مانند مصر و شام نیز بین عربها معمول گشت و آنها نیز بیمارستان یا مارستان میگفتند بیمارستان بردوگونه بود سیار و ثابت . بیمارستان سیار با پزشک حاذق و دارو و آلات و ادوات خود همیشه در حرکت بود و در جاهای مورد نیاز برای مدت معینی مکث میکرد .

کلیه دانشجویان پزشکی آن عصر در صغر سن بتحصیل میپرداختند چنانکه حنین قبل از ۱۷ سالگی دوره تحصیلات جندی‌شاپور را طی کرد و برزویه در هفت سالگی و شیخ الرئیس ابوعلی سینا در ۱۱ سالگی بتحصیل طب مشغول شدند و همینطور دیگران .

کلیه عربها علم و فرهنگ را حق بیگانگان میدانستند و بآن توجهی نداشتند و فکرشان شکار و پیکار بود و امور علمی را بموالیان (غیر عرب) وا میگذاشتند که با ذوق آنها موافقت داشت و در آن سرآمد بودند . عربها از پیشرفت و ترقی فرهنگ بیگانگان ناراحت نبودند زیرا که از بیابان علم و دانشی نیامورده بودند تا بمردم عرضه دارند و بالطبع میدان وسیع علم و دانش را بملل بیگانه سپردند و خود بحدیث و تفسیر قرآن پرداختند . بنابراین شگفتی نیست که ایرانیا ن بواسطه فخر بجای عربها و هوش فطری و دانش و فرهنگ موروثی خود از زمان داریوش تا دوره شهرت جندی‌شاپور بازیگر میدان علم و فرهنگ بخصوص طب و داروسازی بوده اند .

ابن الاخوه در سال ۷۳۰ هـ مینویسد " پزشکان غالب شهر اهل ذمه یعنی زرتشتی ، یهود و ترسا میباشند . اینها کسانی اند که گواهی آنها در مورد داروسازی و طبابت درد ادگانه و محضر شرع پذیرفته نیست . مسلمانان با داروساز و طبابت سروکار ندارند و همه در پی تحصیل الهیات و فلسفه و منطق میباشند . شهر پراست از مفتی که در برابر پرسشهای شرعی و حقوق فتوی میدهند . "

بقول صاحب‌المدخل با وجود فاصله ژرفی که بین اعراب و خارجیان وجود داشت عربهای بادیه‌نشین کم‌کم ایرانی شدند و ایرانیان با فرهنگ و هوش برای چاپلوسی بعرب خود را عربی ساختند این روش در بخش طب و داروسازی کاملاً مشهود است. پزشک ایرانی تالیفات خود را با فکر و زبان عرب تدوین میساخت و عیادت و معالجه را نیز با ذکر بسم الله آغاز میکرد.

توضیحی برگوشه‌ای از تاریخ کرمان

بورود به بمبئی پس از گردشهای گاه‌گاهی در هند مجله هوست شماره اردیبهشت ۱۳۴۳ برایم رسیده بود. مقاله مفصلی از دانشمند محترم آقای محیط طباطبائی در مورد شاه عباس و زرتشتیان کرمان نظرم را جلب کرد. کسه لازم آمد بر آن توضیحی بنگارم. بیقین شاه عباس پادشاهی مقتدر بود که در بسط مرز ایران و آبادانی کشور و ساختمان ابنیه‌ها، راهها و کاروانسراها برای استراحت کاروانیان بکوشید. برای تقلیل نیروی ارمنستان جمعیت بزرگی از ارمنیها بقول صاحب تاریخ منتظم ناصر ۲۳ هزار نفر از آنها را از خانه‌ها کاشانه خود دور کرد و با ایران آورد و جمعیتی را در اصفهان و جلفا مستقر گردانید، سپس متوجه زرتشتیان شد، عده بسیاری را از یزد و کرمان باصفهان کوچانید و در گبرآباد نزدیکی جلفا جای داد. بدبختانه زرتشتیان اصفهان که زندگانی پریشانی داشتند در زمان شاه سلطان حسین صفوی بواسطه نفوذ علمای فئاتیک و خودخواه قتل عام گردیدند. جمعی با آتش مقدس فرار و بیزد پناهنده شدند. بقید که تا بتوانائی نداشتند اسلام آورده از آتش قهرم میهنان نجات یافتند. اینک گبرآباد بنام حسین آباد و مردمش بجدید الاسلام معروفند.

مند

صدور فرمان تعقیب و کشتار نقطویان بیگناه که یکی از فرق ۷۲ گانه اسلام بواسطه نفوذ علمای و ناشی از تعصب اوست. قولی که نقطویان ستون پنجم اکبر شاه فراخ حوصله بودند پذیرفتنی نیست زیرا اکبر شاه در کشور پهناور هند بخود مشغول بود و فکر تسخیر یا حمله بایران بسر نداشت.

شاه عباس سپس بزرتشتیان پرداخت که در محرومیت‌های سخت زندگی میکردند و برای جمع آوری کتب دینی آنها بخصوص جاماسب نامه که بواسطه پیشگوئیهای مندر در آن شهرت خاصی دارد و در کتب زیچ و نجوم بآن اشاره شده ستم روا داشت غافل از آنکه :